

محرومند و کذب و مغربیات قبل مشغول کتابایگان محروم
 جناب خال علیه السلام آتیه الاهی در حضور نازل کیفیت
 صحنه سفر مظلوم در آن مذکور آن را بغیر نسبت داده اند که
 اینها از افغان سوال نمائید تا بر تو واضح معلوم گردد
 یکی از شبین الذی سخی محمد قبل سن این ارض آمد و در محبت
 حامل مصیبت دلوح بود از برای عباد الله بعد از ورود
 ارض طاجش نمودند و بعد از ابریه معلوم فرستادند و در
 محل صعود نمود و آن الواح را یکی از نسا ان ارض بر وقت
 نموده نزد احت که در ارض طاسا کن است فرستاد و بجز
 عالم است که اشتهار چه کرده با اسم خود یا با اسم میرزا سخی
 داده کسرا نه او با ما نموده و از این امر آگاه نه خطای
 از او ظاهر دان اینکه ورثه که از دست بوده و باو
 منسوب لاجل غرت ظاهره دنیا بخانه دشمن فرستاد و بعد
 اعراض نمود و بغیر تنگ جت حرکات او نزد اکثری معلوم
 دو صحت از قرانت لوحی عاجز و لکن بر او نام مشهورین بشنا

افزوده که غیبه حق بر آن عالم نه آنکه لیسع ویری و هو
 بصیر او با ما نبوده و مطلع نه در محل و یکر بوده اند بار
 از عمل خود تا بوس شد و بغیر توجه نمود سبحان الله
 شصت سال از عمرش میگذرد و الی حین ناز نشد باخته
 سزاوار است جت دنیا و جاه او را بر علی داشت که در
 معزین مرتفع و عبرت مخلصین نازل از قرار مذکور در مختصر
 کتاب با یقین هم بوده که بدست پاورد و دیگر معلوم نه که
 در آن چه تدبیر نموده و چه اراده کرده نسئل الله ان ینزل
 علی الرجوع و علی الامامة و الخسوع انه هو التواب الغفور
 الرحیم و هو الفیاض الفضال عزیز الکریم قل یا اهل
 المضرین ان النقطه استغیث فی هذا الحین و یقول احموا
 یا اهل البیت ان الله قد ظفر من فدیته بغضی فی سبیلکم
 و اضحکم و اوحیکم بان تنظروا آثاره و یحیونکم و تمعوا ما نزل
 من سماءکم فیه بآذانکم خافوا الله و لاتخضوا الحق باعدانکم
 تفکروا با تالی مرا شنیدم و با تالی حجه قبلتم الی وجهی و اخذتم

کتابی لیسری بعد نصب جناب امجد و سردار القز قد فرتم بموم
 مارا تین ایں الابداع شہد اعرفوا مقامہ اما ترون ریایا
 علی اعلی مقام الامکان و اما تظرون علم آتہ لا الہ الا هو
 من الادیان ضعو اما عند کم لعسرتہ لا یعادول کلمہ غافل با حق
 من سماء فضلہ از مرقاہ اسما صعود نماید شاید بسا معانی
 فائز کردید امروز اسم نیست یا اہل بہا تقوی مظلوم کا
 شدہ چہ کہ بی انصافہای عالم ازان گذشتہ اند و بختنا
 جسہ اند امروز باید کل بقدر بس و تزیہ حق را نصرت نماید نفوس
 و تاثیر کلمہ از تقوی و انقطاع کلمہ است بعضی از عباد با تو ال
 کفایت مینمایند صدق احوال اعمال منوط و مشروط از عمل
 انسان تہ و مقامش معلوم شود احوال ہم باید مطابق
 بما خرج من فم ارادۃ اللہ فی الاولیاء باشد بحسب ظاہر ظاہر
 اگر بعضی از نفوس در آنچه در ظاہر واقع شدہ تفکر مینموند
 با تو ال بعضی از کاذبین و مضرین جوہر سمع را از یابی
 محروم مینمایند مظلوم از ارض ظاہر حضرت سلطان

عراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران در روسیه
 مقرر رکاب بودند و بعد از ورود و خدی گذشت بومی
 ایام سبز ایچی وارد حال ملاحظه نمایند اگر مقرر امنی نظر
 بود نسبت به ما مقام توجه نمود و از آن گذشته چون هجرت
 از زورار بدین سیره بعد از تبلیغ و الی احکام دولت علیه
 بان نظر توجه نمودیم چون حرکت یحیی را خواستیم و امر نمودیم
 که باید بنظر ایران توجه نمائی چه که آثار نقطه که هزار حرکت
 اطراف جمع شده سرسره سری که از دست نرود و بعد
 خروج آفتاب حقیقت آثار را گذارده با یکفر عرب بمول
 توجه نمود و در محل فقط ورود اسرای رض و جون و از
 شدیم طمق شد الضفوا بانه اگر مقام امن و راحت و آبپاشی
 اعظم و اسی از ظل سدره شاد به سیمو و البته با
 توجه میکنم و قل با یار بسیاران فکر و بیما ظهر با حق ثم نصفوا
 فیما در علی هذا المظلم فی سبیل الله رب العالمین مع
 اشارات و ضمه و علامات لاشبه ظاهره قالوا اما لقاله العالمون

و علو اما لا عمل له لشرکون در آن هجرت بنفاد نفوذ حضور بود
 و او هم شب و روز آن جمع بوده مع ذلک بعضی نوشته ما که حضرت
 نبوده ایم و آن مظاهر است او نام هم قبول نموده اند باری
 بهر جهت که توجه نمودیم آمد و محقق شد اگر در آنجا از قلم اعلی جاری
 شده در حسب ظاهر در ارض مشاهده گشته تفکر نمایند کل از
 ظلم و انصاف بدیدل و انصاف راجع شوند قل یا مادی
 اتق الله اتق الله و لا تتبع اهلکم و لا تعمرات الذین یفصنون
 عهدتبه و عیاقه انظر ان لیسر امام و حکم استمع
 ان الذی آرا ارتفع من الارض و السماء ارجع الی انار الله و
 رحمة لعلم استجدک الی اتق العزة و تری نفسک مستویا علی
 سریر الانصاف من لدی الله مالک الغنایة و الالطاف
 چندی قبل مناجاتی از قلم اعلی نازل بارض صاد و در پیشگاه
 که مادی منقطعاً عن دون الله قرانت نماید رأید بر جوع
 کرده و لکن صخره صفا از فحاشات میان مالک استمار حرکت نمود
 و از امواج بحر عطا نصیب بر داشت ان مناجات را از قلم

در این لوح نویسند و ارسال دارند چه که قرائت آن بسیار
 مؤثر است نقل آن در بونق الکمل علی ما یحب و یرضی یا
 ایها الظالمین فی هوانی و المتوجه الی انوار وجهی و الشارب
 ریح بیانی اسمع ندائی الله لا اله الا هو لم یقتدر الا امره
 چندی قبل آمده است رسید و جواب از غلوت بیان الهی نایل
 و ارسال شد اولیای بدن و یار هر یک با شرافات بیعتنا
 مشورگشت لعن الله فانی شدند با آنچه که شبیه و مثل بدشته
 حق مطهریم کل را با استقامت کبری عالی فرماید بنی علی
 بیانی و عنایتی بقدرت الهی و سلطنت صدقانی امام و جود
 قیام نمودیم زنجیر منع نمود جس حاصل نشد کند احدش
 نکر و سطوت و وضو صاف و صفوف و الوف ملغ نشد تا آنکه
 بر امر از انقی مسدود نه اشراق نمود و از قدرت قلم علی و
 نفوذ کلمه علیا در هر بلد انار موجود و نجات پان متصووع حا
 از خلف حجاب شردن بیرون و دیده اند و عمل نموده اند آنچه
 که عین جنیت گریب با ایها التمسک سهل عطانی مع امواج

بحر بيان وتجلت آفتاب حقيقت معرضين اقبال نمودند و با
 نبعثي فائز بحسنة قل الهى الهى لك الحمد يا انزلت آياتك و
 اظهرت بياتك ونورت افدة المقرين بنور عرفانك
 و المخلصين بضياء ربانك استملك بحر فضلك و سما جودك
 و ما كان مخزوناً في ظلمك و كمنوناً في كبر جصمتك و بالذات
 المستورة في خزان ظلمك الاعلى و بانوار وجهك يا مولى
 الورى و مالك العرش الثرى ان توبد المعرضين على آياتها
 و المنسكين على الاقرار و الغاطلين على الرجوع الى سطر
 و الامانة لدى باب عفوك و غفرانك انك انت التوبة
 الغفار افضل
 اعلمهم بحكيم

هو السامع المحيب

قل سبحانك اللهم الذى ثبت اليك انك انت الثواب لك
 سبحانك اللهم اشهد انى اذ كنت ما انظرت به سما العدل
 و انشقت ارض الانام ارحمنى بحدك انك انت ارحم
 الراحمين اما الذى لم يصبى صدق زفات المخلصين من الدنيا

وزلت جرات لغزبين من انما نك - اما الذي بعصيانى
 حرق شرم منك وياح اهل دارن علمك وفضلك اشهد
 انى سبقت فى الخطا اشراختك وعلت باذيت به كساه
 اصفيانك ارحمنى يا مالكي وسلطاني ثم اغفر لي بفضلك بك
 انت العقار الكريم اشهد انى ارتكبت ما تعرت به الوجه الذى
 فى الفردوس الاعلى ونقطت اوراق الخبة العليا استكيا
 نادى النجافين ومهرب المضطرين وغاية امال العاقين
 ان يخرعنى سبتانى الذى تمنعتنى عن الورود فى نحة بحر
 وغايتك والدخول فى بساط عرك وعطائك اواه
 قطعت سيف جناني شجر جاني واحرقت نبار عصيانى شرم
 عفتى ومقامى اين الوجه يا الهى لا توجه به الى انوار وجهك
 واين الاستحقاق لا تقرب به الى عمان عفوكم ورحمتكم
 ثم خلقتى لا طلاقك وارفعها واما ضيقها وارتهاها
 الذى يا الهى كبرت نعمتك وجادلت بابائك وازكرت حجتك
 وبر بانك ترى يا الهى عبرتى تمنعتنى عن بدائع ذكرك و

شاک و زفرانی تشبیه لغتی و خطائی امام ملک انا الذی
 استجیت من شرق آبانک و مطلع بنایک و وسط ملک
 مصدر او امرک و احکامک فاه آه من خطیبانی التی بعدنی
 عن شاطی بجزوبک و اجتراجانی التی تمنعنی عن القيام لک
 باب فضک بل نحریم باللی من شتر عظمه و اعرف بجز
 و اقر بکرمک بهمیم و جودک لعظیم فاه آه بجز اخطا اقبل لی
 بحر عطاک و عمان العفده و لغوی اراد عمان غصوک و روح
 و عزتک با مقصود العالم و محبوب الامم احسان ابی و نور
 علی نفسی بدوام ملک و ملکوتک کفید مالا ابی ابی نظمی فی
 فیسا اشرق بجز ملک من افق سماء اراد ملک فیکفیر لک
 ابی ابی بعدی عن ساحة قربتک و خطائی عند نزول عطا
 و کفرانی عند ظهورت لغتک و الایک انا الذی باللی ابر
 عن ظل رحمتک و اخذت لغتی علیما عند احد انک لیس
 کیفیت بذک بل نطقت بالثبوت با فده الی مراد
 عزک و مجدک و جری الذم من عیون اهل مدین ملک و

سبحانک یا الهی و سیدی کرم من بوم اقبلت الی عبدک هذا
 و ذکرته بجدک و دعوته الی بحر جنتک و افضلیتک و هو
 عرض عنک و عن ارادتک و انکر بدائع غنایاتک و عواید
 ای رتب ارحم الدی لا ارحم له الا انت و لا طیاله الا انت
 و لا خلاص له الا بجدک و لا مناص له الا بقدرتک اشهد یا الهی
 بظلمی تغیرت اثار سدره المنق و حضرتت اوراق الفردوس
 ترانی یا الهی راجا الیک و ما دعا عا ایتجتیدی و لسانی و
 قلبی و ظمئی اسئل بجد و یا مالک الوجود و اکرم یا سابع النعم
 اشهد یا الهی بفضلتک و عنایتک و بظلمی و شرکی من اصفیاتک
 و انما تک آه آه بظلمی اخذت الزلازل قبائل مدائن العدل
 و الانصاف ثم الین طافوا عرشک یا مولی الوری و رب
 العرش و الثری استملک سلطانک و عظمتک و قدرک
 اتی احاطت علی ارضک و سماک و بعفوک العظیم و فضلتک
 الیمم ان یکتب لی بالظفر فی من و من اعمالی الی من غنی عن التضرع
 الی بساطک الادمس و معاک المقدس اشهد انی کنت من

عبدة الامام وخطبت اتی من المؤمنین وشرکاء وحبیبی
 من الموحدين فاه آه علی سواد وجهی فی حضورک وارتکابی الخ
 عن باب عطاک الہدی فتح علی من فی ارضک وسماک
 فاه آه قد دردت سهام ادا می علی جسد امرک وایمان
 عصیان علی ہر کل شیتک فاه آہ بنا عقلتی احرققت افقہ
 الا ولبا و بظلمی ناحت الاشیاء بل الرجوع الیک یقری
 الی ساحہ عزک وبل التوجه الی بابک یخسب من نفسی وطمینا
 وخلصنی من سوء افعالہا و ظلمہا و عقلتہا لا و عظمتک و عزیبتک
 لا تنفخنی الاشیاء عما خلق فی ناسوت الانشاء الا بامرک
 حکمک ای رتبہ اشہد بذالکین بتقدیس فی انک عن الاشیاء
 و تزیہ کینونک عن الذکر و العقال انک انت العنی لبتعال
 فی البس و المال الہی الہی انقذنی بذراعی قدر تک من نفسی
 و الهوی و نفسی من نار لغی و الطغی لم اور بالہی باتی وجہ
 اتوجہ الیک بعد علی بان جبر براتی و خطیباتی حالتی
 و بین عطاک و قربک و منقشی عن حضور امام کرستی لک

فی العشی اذ کرک یا الهی و فی الاشدراق انا و یک یا صوبی
 و فی الاسحار اذ عوک یا مالکی یا سمک الفضال و یا سمک اعیان
 و یا سمک الواب و عرتک و نفوذ فحات و حیک و اقتدا
 مشتک کاوان شقطع رجائی من سور فعی و علی ای رت ا
 عدک و ابن عبدک و ابن امتک قد سرعت الی بحر اغفر
 بذنب کبر من البحال و اوسع من میدان انجبال سبتک
 یا غنی المتعال بدافع جودک و فضلک و رحمتک الی تسببت
 الارضین و السموات و صوک الادی احاط علی الکائنات لا
 الا انت مالک الاسما و الصفات

هو الناطق بالحق فی ملکوتیان

یا شارق العدل و الانصاف و مطالع الصدق و الا لطف
 ان المظلوم یسکی و یقول یوح و ینادی الی الی زین رب
 اولیاک یا کلیل الانقطاع و یساکلم بطراز التقوی یعنی
 لابل الیه آران بنصیر و الرب یرسانهم و یعطوا التماسین باحکام
 و احکامهم اثر الاعمال انخذ من اثر الاقوال یا حید قبل

علی حلیک شأ الله وبعثناه فلان الانسان يرتفع بالانانية
 وحقنه وعقله واطلاقه ويهبط بخيائته وكذبه وجماله ونفسه
 لعمرى لا يسهو الا زمان بالزمنية والقسوة بل بالاداب والمعجز
 اهل ايران اكثرى كذب وظنون تربيت شده اند گناه
 مقام آن نفوس و مقام رجاليكه از ظليج اسما كده شسته اند
 و بر شاطلى بحر تقديس خرگاه افراشته اند بارى نفوس
 موجوده لائق اصحاء تغذات حمايات فردوس اعلى بوده
 نيستند كمر قتل و قتل من عبادى الشكور اكثرى انعام
 با و نام انس دارند بگفته اند در باى و هم را بر كمر
 شرح ميدهند از معنى محروم با هم متمسكند و از شرق با
 الهى ممنوع و ظنون قسبت انشاء الله انجاب در جميع
 مؤيد باشند بر كمر اصنام او نام و خرق سبحات انام الا
 سيد الله مطهر الوحى و الالهام و مالک يوم القيام انچه جناب
 مذکور در باره بعضى از مبلغين اگر نموده ضغاشد قد كطقن
 بعضى از نفوس غافله در بلاد با هم حق سازند و بجمع

مشغول و اسم آن را نصرت و تبلیغ گذاشته اند مع
 آنکه اینچنین شریفان و بکسین از آفاق سموات الراح الهی مشرق
 و لایح بر منگونی گواه و در بصیری آگاه که حق جل جلاله در لیا
 و ایام با آنچه سبب ارتفاع مقامات و مرتب انسانست تعلم نمود
 و تعلیم نموده اهل عبادت چون شیخ یاقین جمع مشرق و لایحند
 و بار اوده الله شمسک این مقام مالک مقامات طوبی
 لمن نبذ ما عند العالم رجا ما عند الله مالک القدم قل
 الهی ترانی طافا حول اراؤکم و ناظر الی افق بود
 و فطر انجلیات انوار عطا کس استلک با محبوبان فیده انوار
 و مقصود المقربین ان تحمل اولیا کس منقطعین عن اراؤهم شمسکین
 بار اوتک ای رتب زینهم بطر از تقوی و نور هم نور الانظار
 هم آید هم بخیر و اسکته و البیان لا علا کلکسک بین خلقک و علیها
 ارک من عبادک انک انت المقدر علی ما تشاء و منی جن
 زمام الامور لا الا انت اعلم من الغور یا ایها الناظر الی الوجود
 این ایام و اروشد آنچه که سبب حرم اکر گشت از بعضی

ظالمین که خود را بحق نسبت میدهند ظالمی که فراموش
 و امانت و عدل انصاف بر تعدد مع آنکه کمال عنایت و عطای
 در باره شخص معلوم ظاهر و بگری گشت عمل نبود آنچه را که این
 الله گریست و از قبل آن گشته آنچه که سبب آگاهی و انبساط
 چند سینه تر نمودیم که شاید متنبه شود و راجع کرد و اثری
 ظاهر نه بالاخره امام و جود خلق بر تسبیح امر الله قیام
 نمودند انصاف را در بدنه جسم بر خود و نه بر امر الله
 حال عزت اعمال بعضی دیگر بر عزت اعمال او غلبه نمود
 از حق بطلب نفوس فافله را نایبند سبب باید بر رجوع و انانیت
 الله هو الفصار و هو النضال الکریم این امام باید کل با شهادت
 و تقاضای تنگ نمایند و نصرت امر الله مشغول گردند که شایسته
 نفوس فافله ناز شوند با آنچه که سبب استکباری است
 باری اختلاف احزاب سبب و علت ضعف شده بر عزت
 راهی اخذ نموده و بجای تنگ جسد مع کوری و نادانی خود
 صاحب بصیرت و علم میدانند از جمله عرفای ملت اسلام

از آن نفوس قشربند آنچه که سبب کسالت و اندوخت است
 امر آنکه از مقام بگردد و بر عرش و بر تفراید از انسان باید
 ثمری بدید آید انسان بی ثمر بفرموده حضرت روح بیست
 شجر بی ثمر است و شجر بی ثمر لایق نام از آن نفوس در مقام
 توحید ذکر نموده اند آنچه را که سبب اعظم است از برای ظهور
 کسالت و او نام عبادنی است حقیقه فرق را بر داشته اند و
 خود را حق ننداشته اند حق مقدس است از کل در کل
 آیات او ظاهر آیات از اوست نه او در دست و نیال کل
 و مشهور نقش عالم کتابت اعظم هر صاحب بصری او را
 نماید آنچه را که سبب وصول بصراط مستقیم و بنا عظیم است
 در تجلیات آفتاب مشاهده نماید انوارش عالم را احاطه
 نموده و لکن تجلیات از او و ظهور اوست نفس او نفس او پاک
 در ارض مشاهده میشود حاکی از قدرت و علم و فضل اوست و
 مقدس از کل حضرت مسیح میفرماید باطفال عطا فرمودی
 آنچه را که علما و حکما از آن محرومند حکیم سبزواری گفته این

و اعیه یافت نموده و الازمه سدره طور در هر شجر بود
 در لوح شکی از علما که از سبب حقیقه سوال نموده بگنجد که
 مشهور خطاب نمودیم اگر بیکدیگر فی الحقیقه از تو بوده چه
 ندای سدره انسان را که از اعلی مقام عالم نفیست نشنیده
 اگر شنیدی حفظ جان و خوف ترا از جواب منع نمودن
 شخص قابل ذکر نبوده و نیست و اگر شنیدی از سمع محروم بود
 باری در قول فخر عالمند و در عمل تنگ امم اما انما انما
 و هو قلمی الا علی و انصق منه العباد الا من حفظه الله فضلا من عنده
 و هو انفضال القديم قل یا معشر احسب انکم تعلمون علی
 قلم اذ ارتفع صریرہ استمع فکوت البیان لا الضعافه و خضع
 کل ذکر عند ذکره اعزیز العظیم القوالله و لا تشعروا
 و الا و امام اشعوا من انکم تعلمون بین و یقین من بین سبحان
 که انسان بیان اوست انمظلوم از اظهار آن توقف نمود
 چه که تنگران و کینه کاران مترصدند انخط من الله رب
 العالمین انما نکلنا علیه و وضعتنا الامور الیه و هو حسبنا و

علی در وجود آیتی موجود و آن انسان را از آنچه شایسته و
 لایق نیست منع مینماید و حر است میفرماید و نام آنرا جانی
 گذارده اند و لکن انقضیه مخصوص است بعد و دی کل در
 این مقام نبوده و نیستند کلمات در ورق دوم از فردوس
 اعلی قلم اعلی در این صحن مظاهر قدرت و مشارق اقتدا
 یعنی ملوک و سلاطین در و ساد امر او علسا و عرفان نصیحت
 میفرماید و بدین و تمسک بآن وصیت مینماید که
 بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان سستی
 ارکان دین سبب قوت جمال و جرات و جبارتند
 برستی میگویم آنچه از مقام بلند دین گاست بر غفلت
 افزوده و آنچه بالاخره مسرجه و مرج است سمو ایا اولی
 الالبصار ثم عبروا یا اولی الالبصار کلمات در ورق دوم
 از فردوس اعلی یا این انسان تو کون ناظر الی
 وضع بانفک و خدا منتفع به اعباد و ان کن ناظر الی
 اهدل اختر لدنک ما تخاره لنفک ان الانسان یقر

بر فعه انحصار الی ستمار اعتراف و الاقدار و اخری نیز که
 الی بخل مقام الذل و الانکسار با حرب الله یوم عظمت
 وند بزرگ در لوحی از الواح از سماستیت یکله علیا تاربا
 اگر قوه روح بتماها بقوه سامعه تبدیل شود میتوان
 گفت لایقی اصغار این نداشت که از اتقی اعلی مرتفع و
 این آذان الوده لایقی اصغار نبوده و نیست طوبی لتساین
 وویل للعاقلین کلمه الله در ورق چهارم از فردوس
 با حرب الله از حق جل جلاله بطلبید مطهر سطوت و قوت
 از شتر نفس و هوی حفظ فرمایید و بانوار عدل و هدی نور
 وارد از حضرت محمد شاه مع علوم مقام دوام منکر ظالمین
 لغنی سلطان ممالک فضل و عطا حضرت نقطه اولی و ثانی
 قتل سینه نینه تدبر و انشاء باری خطا و عطا ای شان
 عظیم است سلطانیکه غرور اقدار و خستبار او را از عدل
 منع نماید و نعمت و ثروت و عزت و صفوف و الوف او
 از تجلیات تصرف محروم نسازد و در ملا علی دارای مقام علی زین العابدین

بر کل اعانت و محبت آن وجود مبارک لازم طوبی الهی
 ملک زمان نفسه و غلب غضبه و فضل العدل علی الظلم و الاصل
 علی الاعتصاف کلمه آتمه در ورق پنجم از فرودس علی
 عطیه کبری و نعمت عظمی در رتبه اولی خسرو بوده و دست
 اوست حافظ وجود و معین و ناصر او خرد پیک رحمت
 و مظهر اسم علام باد مقام انسان ظاهر و مشهور اوست
 و انا و معلم اول در دستان وجود اوست را بنام و ارای
 رتبه علیا ازین تربیت او عنصر خاک و ارای کوهر پاک
 و از افلاک گذشته اوست خلیف اول در رتبه عدل
 سال نه جهان را بیثبات ظهور نمود اوست و انای کما
 که در اول دنیا بر قافه معانی ارتقا جست و چون بار اوده
 بر سر بیان مستوی بدو حرف نطق فرمود از اول بیثبات
 و عد ظاهر و از ثانی خوف و عید و از دعد و عید بیم و عید
 با بر و باین دو اساس نظم عالم محکم و بر سر ارتعالی حکیم
 و فضل العظیم کلمه آتمه در ورق ششم از فرودس علی

سراج عباد و اوست اور ایباد ای مخالف ظلم و استبداد
 خاموش بنمانند و مقصود از آن ظهور استبداد است بین عباد
 در اینکه علیا بحر حکمت الهی مواج و فاعل عالم تفسیر آن را
 کفایت نماید اگر عالم باین طرز مزین گردد و شمس کلمه یوم
 یعنی الله کلام من سعته از افق سماء دنیا طالع و مشرق میسازد
 شود مقام این بیان را شناسید چه که از علیا ثمره شجره علم
 اعلی است نیکو است حال نصیحه شنید و فائز شد برستی
 سکویم آنچه از سماء است الهی نازل آن سبب نظم عالم و علت
 استخاد و اتفاق اهل است که لک نطق لسان المظلوم فی حق
 عظیم کلمه الله در ورق میفرودد پس اعلی ای انبیا
 امم از بیگانگی چشم بردارید و بیگانگی ناظر باشید و با نسبت
 سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تنگ چو بند
 این یکثیر عالم یک وطن و یک مقام است از افتخار که سبب
 بگذرید و با نسجه علت اتفاق است توجه نمایند نزد اهل بهاء
 بعلم و عمل و خسلاقی و دانش است نه بوطن و مقام آنها

اهل زمین قدر آنکراستسا نیز بر اینند چه که بهتر از کشتی است
 از برای دریای دانائی و بمنزله آفتاب است از برای جهان
 بیسانی کلامه در ورق هشتم از فردوس علی ار
 تعلیم باید داشته اولاد را بشرایط دین تعلیم دهند تا و عذر
 مذکور در کتب الهی ایشانرا از مناسبتی منع نماید و طبرستان
 او امر مزین دارد و لکن بقدریکه مقتضیست و حمیه جالبه منجر
 منتفی نکرد آنچه از حد و است در کتاب حسب ظاهر آن
 شده باید انسانی بیت عدل مورت نمایند آنچه را سید
 مجری دارند آنکه بیستم ما شمار و هوالمذبحر سلیم از قبل
 فرمودیم تکلم بدو لسان مقدر شده و باید حسب شود با یکی
 کرد و بچنین خطوط عالم تا عمرای مردم در تحصیل
 مختلفه ضایع نشود و باطل نکردد و جمیع ارض بدینند
 و قطعه و آسمان مشاهده شود کلامه در ورق هشتم
 فردوس علی برستی میگویم هر امری از امور اعتدال
 محبوب چون تجاوز نماید سبب ضرر گردد و در تمدن این

ملاحظه نمایند که سبب خرابی و وحشت اهل عالم شده
 آلت جهنمیة بمیان آمده و در قتل و جودشت اوئی ظاهر شد
 که شب از چشم عالم و آذان امم ندیده و نشینده صلح
 این مفاسد قویة فاسده ممکن نه مگر با شجاعت و احزاب عالم
 او و یاور مذهبی از مذامب بشویدند ای مظلوم را و صلح
 اگر تشکک نمایند اسباب عجزیه غریبه در ارض موجود و مکن این
 افنده و عقول مستور و آن اسبابی است که قادر است
 بر تبدیل هوا، ارض، کلهها و سمیت آن سبب بلاکت سبحان
 امر عجیبی مشاهده گشت برق بایشل آن مطمع فائده است و با
 او حرکت مینماید تعالی القادر الذی اظهر ما اراد بامر
 المحکم البتین یا اهل بها و امر مندرله بر یک صفت است
 محکم از برای وجود آن المظلوم ما اراد الا حفظکم و ارتقاکم
 رجال بیت حدل را و صنت بنماییم و بصیانت و حفظ عباد
 و امام و خلفا را میفرماییم باید در جمیع احوال بمصالح عباد
 ناظر باشند طوبی لا میراخذید الا سیر و لغتی توجه الی

افسیر و لعادل اخذ حق المظلوم من الظالم و لاین غسل با
 به من این امر قدیم یا حیدر قبل علی علیک بهائی و سالی
 نصائح و مواعظ عالم را احاطه نموده مع ذلک سبب احزان
 شده نه فرح و سرور چه که بعضی از مدعیان محبت طغیان
 نموده اند و دار و آورده اند آنچه را که از مل قبل و علی
 ایران وارد نشد قلمت من قبل پس بستی سخی و باورد
 من اعدائی مل عمل اجناسی الذین منینون انفسهم الی
 ویرتکبون یا نبوح به قلبی و سلی کمره اشال این بیانات
 نازل و لکن خافین در نفی بخشید چه که اسیر نفس و جوی
 مشاهده میشوند از حق بطلب کل را نماید فرماید بر انابه و
 تانفس بشتیاش باقی جرم و خطا موجود امید آنکه بد
 الهی و رحمت رحمانی کل را اخذ نماید و نظر از عفو و عطا
 دارد و همچنین خط فرماید از آنچه سبب تضرع امر است
 باین عبادش آنه هو المقتدر العزیز و هو الغفور الرحیم
 کلمه الله در ورق دهم از فردوس اعلی یا اهل

انزو او در یا ضاقت شاقه تفر قبول فائزنده صاحبان
 بصرد و خسر دناظر مذ با سبب سبب روح و در پیکار
 امثال این امور از صلب غم خون و وطن او امام ظاهر و متوجه
 تالی اصحاب و دانش نبوده و نیست بعضی از عباد از قبل
 بعد در معارفای خیال ساکن و بعضی در یسالی مقبول
 بگویند و نصیح مظلوم را از ما غنم کم بگذرید و ما شما صحیح
 این میفرماید تسک جویند لا تحرموا انفسکم عما خلقکم
 اتفاق عند الله محبوب و مقبول و از نسبت اعمال مذکور
 انظر و اثم اذکر و اما انزل له الرحمن فی الفرقان و نورون
 علی انفسهم و لو کان بسم خصاصة و من یوقح نفسه
 فاولئک هم الفائزون فی الحقیقه انیکه مبارکه در مقام
 اقباب کلمات است طوبی لمن اختار اخاء علی نفسه انه
 من اهل البیت فی النقیته انکر آء من لدی الله صلیم حکیم
 این ایام حضرت افغان و این علیهم بهائی و عنایتی
 حضور و قافانز و چنین خیل بن سبیل و این سندر

علیهم بیار الله و عیالیه حاضر و از کائنات وصال مرزوق
 نسل الله ان بقدر علم خیر الاخرة و الاولی و نزل علیهم
 من سما فضله و سبحان رحمة بر که من عنده و رحمة من
 لذاته هو از جسم الزمان و هو الفضل الکریم یا حیدر
 علی نامه دیگر است که با اسم خود ارسال نمودی بساحت
 اقدس فائزته امجدترین بود نور تجید و تقدیس و شرف
 بنار محبت و واد از حق طلب البصار اوقات بخشد و بنور
 تازه منور دارد شاید فائز شود بانچه که شب و مثل شد
 امروز آیات نام کتاب بسایه آفتاب مشرق و لایح کلمات
 قبل و بعد شسته نشده و نمیشود ان المعلوم لایح ان بینه
 فی امره باظهر من غیره اوست محیط و ما سواش محاط
 یا قوم اقرؤا ما عندکم و تقرءوا عندنا لعلکم ترحموا
 از کار العالم و ما عند الامم شجید بک من منطبق فی کل
 انه هو الله مالک یوم الدین و رب العرش العظیم سبحان
 معلوم نیست معروضین پان بجهت و بران انرسیده است

اعراض نموده اند مقام بن امر فوق مقام مظهر و نظیر است
 اگر نفوذ یافته الیوم نقطه بیان حاضر باشد و در تصدیق توقف
 نماید و اجل کلمه بسیار که که از مطلع بیان انحضرت نازل
 شده میبوند قال و قوله الحق حق لمن یظن به الله ان یرد من علی
 یکن اعلی منه فوق الارض بگوای بیدانشا ایوم انحضرت
 یاتنی انا اول العابدین ناطق بصاغت عرفان خلق برجات
 و قوه آورگان ضعیف شده تقام الا علی بفقیریم و غنا آیم
 رب العالمین سبحان الذی خلق الخلق و هو الخالق علام
 الغیوب قد نزل ام الكتاب و الازاب فی مقام محمود قد
 طلع الفجر و تقوم لا یفتنون قد است آیات و منزلها فی
 حزن مشهود مدور و علی مانح به الوجود قل یا یحیی فانت ام
 ان کنت ذی علم رشید هذا نطق به بشری من قبل و فی
 هذا یکن بقول اتنی انا اول العابدین نصف یا اتنی
 کنت ذابیان عند امواج بحر بیانی و بل کنت ذابیان
 لدی صریحی و بل کنت ذابیان عند ظهورات قدرتی

نصف بانه ثم اذكر اذ كنت قائما لدى المظلوم ونحى
 عليك آيات الله المبين القيوم اياك ان ينحك مطلع الكذ
 عن هذا الصدق المبين يا ايها الناظر الى الوجه بكواى
 عباد فافل تعبره از بحر آيات الهى محروم كشيده و بذرة
 تجليات انوار آفتاب حقيقت ممنوع لولا البهار من يقدر
 ان يتكلم امام الوجه انصفوا و لا تكونوا من الظالمين به فاجت
 البحار و ظهرت الاسرار و نطقت الاشجار الملك و الملكوت
 لله منزل الآيات و مظهر البينات بيان فارسى حضرت
 بشررا ملاحظه نمايند و بصير عدل در ان مشاهد كنسيدا آية تكم
 الى صراط ينطق فى هذا الجمن بانطق لسانه من قسبل اذ كان
 ستمو باعلى عرش اسمه العظيم ذكر اذ لياى ان الطرف انمود
 لله احمد هر يك بذكر حق جل جلاله فائز كشت و اسامى كل
 ملكوت بيان از لسان عظمت جارى و ظاهير طوبى لهم و نعمها
 لهم باشروا رضى الوحي و الا الهام من اياى عطسار برهم
 ايشفق الكريم نسل الله ان يوقهم على الاستقامة الكبرى

و بعد هم بخود حکمت و البيان انه هو المقدر بقدير كبرن
 قلبی علیه السلام و بشرتهم با اشرق و لاج نیر الذکر من افق
 عطاء برهم الغفور الرحیم ذکر جناب حا قبل سین را نمودند
 اما زینا بیگانه بطرز از لغو و راسه با کلیل لغفران له ان
 یبای من الانام بنده افضل المشرق اللامح البین بکو محزون
 میاش بعد از نزول این آیه بسیار که مثل است که درین
 حين از بطن ام متولد گشته قل لیسرک ذنب و لا خطاء
 قد طهرک الله من کوثربیانة فی جنه العظیم نسله تبارک
 و تعالی ان یو تک علی ذکره و شأنه و یدک بخود لغنی
 انه هو القوی القدر ذکر اهل طار را نمودید اما قبلنا الی
 عباد الله بنیاد و نوحیم فی اول البیان با انزله ^{نقطه}
 البیان لهذا الظهور الذی به ارتعدت فرأی الالاسار و
 صنام الالهام و نطق لسان العظم من افه الا علی تانده
 غلظ کفر المکنون و کثر الخسرون الذی به اسم نعر ما کان
 و ما یكون قال و قوله الحق و قد کتبت جوهرة فی ذکره و

انه لا يستشار باشارتي ولا بما ذكر في البيان ونوهم
 بالعدل والانصاف والامانة والديانة وما ترتفع به كلمة
 ومقاماتهم بين العباد وانا الناصح بالعدل بشهد بذلك من
 جري من قلم فرات الرحمة ومن بيانه كوشرا تحيون لا
 الامكان تعالي هذا افضل الاعظم وتباري هذا العطاء ^{تسليمن}
 يا اهل طار اسمعوا هذا المختار انه يذكركم بالقرآن الى الله
 رب العالمين انه قبل اليكم من جن عكار وانزل لكم نبي
 به اذكاركم واسماكم في كتاب لا ياخذة الحود لا تبس
 شبهات لمرضين ضعوا ما عهد اقوام وخذوا اما ارمتم به
 من لدن امر قديم بد يوم فيه تناوى سدة الهنقى و
 تقول يا قوم انظروا انما نرى داورا قى ثم استمعوا ^{حفضي}
 اياكم ان تمسككم شبهات اقوام عن نور ايمان وجر لبيان
 ينادى ويقول يا اهل الارض انظروا الى امواجي وما
 ظهر منى من ملكي الحكمة والبيان اتقوا الله ولا تكونوا من
 الغافلين امره حسن عظيم وطلا اعلى بر يا حبه كذا ^{نحوه}

و عده داده شده ظاهر گشته بود فرج کبر است باید کل
 بحال فسح و نشاط و سرور و انبساط قصد بساط قربت نماید
 و خود را از نار بعد نجات دهند یا اهل طارخند و ابقوه اسمی
 الا عظیم کوس العرفان ثم اشر و انحصار غم لائل الامکان
 الذین یفقدوا عهد الله و میثاقه و انکر و احمته و بر لانه و جاولوا
 بآياته التي احاطت علی من فی السموات و الارضین
 معرضین بآن بشارت حرب شیعه مشاهده میشوند و برتند
 ان حرب شیعیست نمایند در و هم در فی او اعم و ظنوم
 انهم من الاخرین فی کتاب الله العظیم حکیم حال علماء
 شیعه طرأ بر منابر بسبب و لعن حق مشغول کسب جان الله
 دولت آبادی هم متابعت انقوم را نمود و منسب ارتقا
 حت و تکلم نمود با آنچه که لوح صحیح زود و قلم نوحه کرد و
 عمل او و عمل اشرف علیه عباسی و غیایتی تفکر نمایند
 و چنین در اولیائیکه باین اسم قصد مقصد نمودند و جان
 در سبیل مقصود عالمیان اتفاق کردند امر ظاهر و مبنا

آفتاب لایح و لکن قوم خود حجاب خود شده اند از حق ^{مسطح}
 ایشانرا مزید فسر باید بر رجوع آنکه هو التوآب الرحیم ^{ما}
 طار انما تکبر من ذالمقام علی وجوهکم و نسل الله تبارک و تعالی
 ان یغیظکم حق الاستقامه من ابادی عطاءه انه هو الغنی
 عزیز حمید بگذارد تا با انهای عالم را که بوی متکبرند
 و بمطالع او نام مثبت آنه مزید کم و معینکم انه هو مقتدر علی
 ما یسار لا اله الا هو الفرد الواحد عزیز العظیم البهار من
 لدنا علی الذین قبلوا الی مشرق الظهور و اقروا و اخرقوا
 بانطق به اسان البسیان فی ملکوت العرفان فی ذاللیوم

البارک العزیز البیدع

هو البیتین الحکیم

حق جل جلاله از برای ظهور جوهر معانی از معدن
 انسانی آمده الیوم دین الله و مذهب الله انکه مذاهب مختلفه
 و سل متعدد و اسباب و علت بعضا نمایند این اصول
 و قوانین در احکام حکمتین از مطلع واحد ظاهر و با

مشرق و احد مشرق و این اختلافات نظر بصباح وقت
 و زمان و قرون و اعصار بوده ای اهل بسا که
 همت را محکم نمایند که شاید جدال و نزاع مذہبی از
 پن اهل عالم مرتفع شود و محو گردد و جلاله و لعباده بر این
 امر عظیم خطیر قسام نمایند ضعیفند و بعضای مذہبی نیست
 عالم سوز و اظفار آن بسیار صعب گردید قدرت الهی را
 از این بلا عظیم نجات بخشد در محاربه و افتخار بین دولت
 در روس ملاحظه نمایند طرفین از مال و جان گذشتند چه
 مقد از قریب ساکنان لم یکن مشابه شد مشکوه بیان را
 کلمه باشد بمصباح است ای اهل عالم همه باریک آرید و بر
 یکا خسار نکال محبت و اتحاد و موودت و اتفاق سلوک
 نمایند قسم با کتاب حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن
 و متورس از و حق آگاه گواه این گفتار بوده است
 جد نمایند تا بان مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ
 عالم انسانی است فائز شوید این قصد سلطان مقاصد

و این ال طیک آمال و لکن تا افق آفتاب عدل از
 حجاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام شکل نظر میآید
 و حجاب تیره مظاہر ظنون و او مانند عین علمی عصر
 گاهی بلسان شریعت و بیگامی بلسان حقیقت و طریقت
 نطق نمودیم و مقصد قضی و غایت قصوی ظهور این مقام بلند
 اعلی بوده گفنی بانه شهید ای ایل بها با جمیع اهل عالم
 بروح و ریحان معاشرت نمایند اگر نزد شما کلمه و یا جوهری است
 که دون شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت آفتاب
 اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل و الا اورا با و کلام
 و در باره او دعا نمایند بحالسان شفقت جذاب
 قلوبت و مانده روح و بشایه معانیت از برای الطاف
 و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانایی
 اگر اهل فرقان بشریعت غر ا بعد از حضرت خانم روح با سوید
 عمل می نمودند و بذیشان تثبث بنیان حسن امر مزرع نمیشد
 و مدائن معوره خراب نمیکشت بلکه مدن و قری بطراز آینه

و اما ن مزین و فائز از تعذبات امت مرحومه و دو خان
 نفس شریزه ملت مضامیر و ضعیف شایده میشود که
 عامل میشدند از انوار آفتاب عدل غافل نمیکشیدند
 الله حضرت نون در کمال عداوت و بغض و نون عمر
 معین و باور او و هر دو بر حسب ظاهر با خود و عدا
 ایشان در قلعه جدید ساکن و مظلوم در عیت که جدار آن
 بمشابه قرطاس الاصل مقطوع الا من الله انه لو یسأل بحبل
 القرطاس جدیداً غلط من بحبل و انک یدر قیما ارق
 من جن العین لعسر الله ادعوهم الی النور و یدعون الی النار
 و ما دعاه الظالمین الا فی ضلال اردت لهم العزّة و اردت
 الی الذلّ الکبیر الی اول یام در دست خافلین
 کاهی بعراق و هر شکامی بارض نسر و از انجا بکار که
 منقای قاتلین و سارقین بوده من غیر حقه مار انفی نو
 و از این سخن اعظم معلوم نیست بکجا و چه حامل کبریم اعظم
 عند الله رب العرش و الهی و رب العرش الرفع

دادند کجا باشیم و هر چه بر ما وارد شود باید حرب
 بکمال استقامت و اطمینان باقی اعلیٰ ناظر باشند و
 با صلاح عالم تربیت امر مشغول گردند آنچه وارد شده
 و بیو سبب و علت ارتقا امر بوده و دست خدا
 امر اند و تسکوا به انه نزل من لدن امر حکیم با کمال
 و رحمت اهل عالم ابا یقین به انفسهم دلالت کردیم و
 راه نمودیم قسم با قباب حقیقت که از اعلیٰ افرق عالم اشرف
 نموده حرب الهی جز عمار و اصلاح عالم و تهذیب امر معصوم
 نداشته و ندارند با جمیع ما بس بصدق و صفا بوده اند
 ظاهرشان عین باطن و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده
 و نهان نه امام و جوه ظاهر و هویدا نفس اعمال گواه
 این مقال امروزه صاحب بصری انوار صبح ظهور را
 مشاهده کند و بر صاحب سنی ندای مکلم طور را اصفا تا
 امواج بحر رحمت الهی بکمال اوج ظاهر بساکنه مشرق
 آیات و مطلع نبات با جمیع اعراب بی پرده و حجاب

جالس و مؤانس چه مقدار از اهل آفاق بفساق و اخل
 بوفاق خارج باب فضل بر وجه کل مفتوح باعاصی و
 مطیع در ظاهر یک قسم معاشره که شاید بدکاران بدرمای
 بخشش بی پایان بی برز تجلیات اسم ستار بعضی ظاهر
 که بدکارگان مینمود از اختیار محسوب هیچ قاصدی محروم
 نماند و هیچ مقبل ممنوع نه اعراض و اجتناب ناسر
 علمای شایسته و اعمال ناشایسته بوده سبحان الله در کودکی
 می شنیدیم فلان عالم در کلمه قائم سخن میگوید که از احادیث
 و اخبار ما رسیده بوم ظهور آنحضرت کلمه کلمه منیر ماید و
 کل ازان کلمه علیا اجتناب مینمایند و فرار خشیار میکنند
 ایما ان کلمه چیست که اعلی الخلق از حق اعراض مینمایند
 ای مشرجهایان کلمه نیست و در این جن منیر ماید بود در نقص
 ناظربند و کنون بانا مشهور و باطن نشینده فراموش
 گویند ان کلمه که از سطوش فرانس کل مرتعد الا من
 شاره الله مقصود از علم در این مقامات نفوسی بوده که باک

از شایسته بجز احدی منع ننوده اند و الا عالم عادل و حکیم
 عادل بشاید روحند از برای جسد عالم طوطی از برای عالم ملک
 تا کس نتواند عدل مزین و سبکیش بطراز انصاف قلم
 اعلیٰ حزب الله را وصیت مفرماید و محبت و شفقت
 و حکمت و مدارا امریست نماید مظلوم امروز همچون ناصر او
 جنود و اعمال و خسلاق بوده نه تصرف و جنود و تفنگ
 و توپ یک عمل پاک عالم خاک را جنت علیا نماید و استیما
 با خلاق مرصقه و اعمال طیبه حق جل جلاله را نصرت نماید
 ایوم شمس نفسی اراده نصرت نماید باید بباله ناظر بشاید
 بل با خند الله نیست له ان یغیر الی ما ینصیرل یما ترتفع به
 کلمه الله المطاعه قلب باید از شوقان نفس و هوای خود
 باشد چه که سلاح فتح و سبب از نصرت تقوی اقدوس
 و هست دوست در عی که بیگل امری نماید میکند و حزب
 نصرت مینماید لازال رایت تقوی لغر بوده و از ان
 جنود عالم محبوب با فتح اعتربون بدن العلوب بان

اندر رب بکنود عالم ظلمت احاطه نموده سر عجا
 که روشنی بخشد حکمت بوده و هست مقتضیات آن را
 باید در جمیع احوال ملاحظه نمود و از حرکت ملاحظه مقام است
 و سخن گفتن باندازه و شان و از حرکت حرم است چه که
 انسان نباید نفسی بر چه بگوید قبول نماید از قبل تو شکر
 لا تطمنوا من کل و ارد و لا تصدوا کل قائل در جمیع
 احوال از حق جل جلاله بطبیعت عبادش را از حقوق منحور
 و انوار اسم قیوم محروم نفرماید یا ضرب الله قلمی از علی
 یوصی العباد بالامانة الکبریٰ لیسر الله نور ما اظهر من نور
 قد خفف کل نور عند نور ما و ضیا آنها و اشراقها از حق
 می طلسم بدن و دیار شمس از اشراقات شمس امانت محروم
 نفرماید جمیع را در لیالی و ایام با امانت و محبت و صفای
 و وفا امر نمودیم طوبی از برای عالمین از اول ایام که انوار
 آفتاب امر از افق عراق اشراق نمود تا صبح قلم بیان
 از حرکت باز نماند بکمال روح و ریحان اهل امکان را

باعمال طیبه و خلاق مرضیه وصیت نمود در لیالی و انام
 صبر بر سلم مرتفع و لسان ناطق تا آنکه مقابل سیف کلمه قائم
 و مقابل سطوت صبر و مقام ظلم تسلیم و جن شهادت تفویض
 ظاهری کند و از ید آنچه بر این غرب مظلوم دارد صبر
 نموده اند و بخدا گذاشته اند هر صاحب عدل و انصاف
 بر آنچه ذکر شد شهادت داده و میدهد بمنظوم در این
 مدت بمواعظ حسنه و نصائح شایسته کافیه تثبیت نمود تا بر کل
 ثابت و واضح شد که حق از برای ظهور کنوز مودعه در نفوس
 آمده نزاع و جدال میان دینداری ارض بوده و
 اعمال پسندیده شان انسان تبارک الرحمن الهی علمه
 ایسمان بعد از همه زجته خانه امراء دولت رفی و نه
 علمای ملت بکنش یافت نشد که نه امام درگاه حضرت باشا
 کلمه بگوید لبیبینا الا ما کتب الله لنا بمعرف عمل نمود
 و در اظهار منکر کوتاهی زلفت انصاف بشایه غفاشد
 صدق اند که بریت امر نفسی بجز کلمه نمود کویا عدل بشل اهل

بغرض عباد و مطر و بلا و گه تسبیحان الله در فتنه ارض ط
 احدی با حکم به الله تکلم نمود و نظر با طهار قدرت و ابراز حمت
 در حضرت سلطان معروف رهنسکر و مصلح را مفید گفته اند
 امثال آن نفوس قلمه را دریا نمایند و ذره را آفتاب است
 کلین احسن متین گویند و از حق بین چشم پوشند جمعی
 مصلحان عالم را بهت فناء و اخذ نمودند لعن الله آن نفوس
 بجزعت دولت و خدمت ملت قصدی و اعلی نداشتند
 و بدارند گفته و نه تمسک گویند و فی سبیل الله ساکنند ای
 دو دشمنان از مقصود عالیمان مسلت نمایند حضرت سلطان
 نمایند فرماید تا از انوار آفتاب عدل جمیع ممالک ایران
 نظر از امن و امان فرتن گردد و از شر دارند کور بصرف
 از بستمگان زگشود و مقیدین را آزادی بخشود بعضی از مؤ
 عرضش امام و جبهه فساد فرض است و اظهارش از سجدت ابر
 تا خیار مطلع شوند و آگاه گردند آنه لطیف من بیاد ما در
 و هو المقدر الامر سلیم حکیم از ان ارض کلمه بیع مظلوم

که فی الحقیقه سبب حیرت شد نواب والا معتمد الدوله فرما
 میزد اور باره همچون خبر موده آنچه ذکرش محبوب نه مظلوم
 با ایشان و امثال ایشان بسیار کم غلات نمود و آنچه در
 نظر است دو بار در مرغ محله شیرین که مقرر مظلوم بود تشریف
 آوردند که اول طرف عصر یومی کرده ثانی یوم جمع
 تشریف آوردند و نزدیک مغرب بر جهت فرمودند ایشان
 عالم و اکابرند بنیاد بغیر حق تکلم نمایند اگر نفسی خدمت
 ایشان رسید این کلمات را امام وجه اقتبل مظلوم
 مذکور آورد

هو علیه بحسب

یا ابن الملک حضرتک را منی من قبل کا حد من الناس لو
 توجه الیوم ترانی نور لم یدر احد من الظهیر و بنار لا تدری
 نفس من اشعلها و لکن المظلوم یدری و یعرف و یقول ظهیر
 یدار اذ الله رب العالمین و اوقدهما بالقدرة یرسم من
 زفر ما ناله فدانی الواحد و مکلم الطور یطق فی سدره الطور

و المقوم کبشیریم من الخافین با امره کنت سائر
 امری اطهر فی ربی و کنت راقداً فی حقیتی ثم الله فلما ضمت
 راسی سمعت من کل الجهات بااتها الناطق فی السدرة طفلاً
 لارض تشرق بقدمک و نفس فارت بند انک و لو
 توجده الیک ثم وقل باطار الارض لست انکاري حکماً
 و لا امشی فی عظمک اذ کروا ما و عدتم به فیسازل من قبل
 و فی کتابی المسین اذ اتمت و نطقت با امرت بسیرتک
 من عندی بل من لدن نعمت در قدیر اسئل من خسرک
 العدل و الانصاف فی هذا التنبأ العظیم و هذا البت ما و کلام
 خسرک ان تسئل الامر الادی فی سبیله شکت الادی
 و نصبت الرؤس و شکت الصدور و ذابت الاکباد
 و انصعن العباد الا من شاء الله رب العالمین بسیر الام
 بیدی بل بسنده انه هو القوی العالیب القدیر طوبی
 از برای نفسیکه شهادت اهل جوی اورا از مولی الوری
 منع نمود و از افاق اعلی باز نداشت حطت امر و حطت باها

در کتب الهی مذکور و مسطور است طوبی لعین راسته لادین
 سمعت ما نطق به لسان ارادة الرحمن علی الانصیان و
 یل لکل غافل بعبد ای دوستان جناب حیدر قبل
 علی و محمد قبل حسین علیهما بهائی ذکر اولیای الهی را
 نمودند شهر شمشیر و خانه خانه قصه کرد بل قصتها گفتند و
 عدم حضور کل لدی الباب غصتها خوردند یا حزب الله فی الله
 والدی یارق ذکر است انما حکم لدی الوجه و نزل لکم ما انقطع
 عنه ایادی لتغییر و الفناء یوصیکم بحفظ ما اودعتم به من کلام
 الله رب العالمین بنقیض اسم علی را با اسم مالک است
 حفظ نمایند از حق نخواهد کل را نمود نماید بر امری که
 عرش و ذکرش بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده
 ماند و فی آخر کتاب زوصیکم مرة اخرى بالعفة و الامانة
 و الدياته و الصدق و الصفا و رضوا بالشکر و خذوا المعروف
 امر امن لدی الله علیه و سلم حکیم در این صین قلم اعلی نوحه
 میساید و نطق میکند آنچه در کتب الهی از قبل و بعد بود

ظاهر لغیر الله ظاهر شد آنچه که چشم عالم شبان را
 ندید و مع ذلک مشاهد میشود بعضی از دوستان از
 کتباتی اهل بیان توقیف نمایند و با از وضو آ، منافقان
 مضطرب میشوند نسبت ان امری که نبضه ظاهر است و
 کل لازم که وجه امر بحشم او ملاحظه نمایند شأن انسان
 آنکه اگر جمیع عالم اراده نمایند او را از افق اعلی منع کنند
 باز هر طریقی منصرف سازند خود را عجب مشاهده
 نمایند از قبل کل را تحقیق ناقصین و وضو معتدین بخار
 نو ویم عرب الهی باید بسبب آنکه مبارکه که از مطلع
 نقطه اولی روح ماسویه فداه اشراق نمود که میفرماید
 و قد کتبت جمعه فی ذکره و هو انه یستأثر بالکلمه
 و لا یأثر فی البیان و بدیع کلمه مبارکه که آخری که
 میفرماید ایاک ان تجیب بالواحد البیانیه و ایاک
 ایاک ان تجیب بما نزل فی البیان خود را از مفیدین
 اهل بیان حفظ نمایند و ظهور خاتم النبیا روح ماسویه فدا

و امورات بعد از تفکر نمایند و پسند گیرید و راضی نشوید
 بحد و ناحیه کذب و پیر و بومه و جابلق و جابلصای طنز و
 بیان آید و ناسخ چاره را گمراه سازد بافق علی
 ناظر باشید و از روش فارغ و منقطع و آزاد از اول
 امر تا حين آنچه گفته شد امام و جوه بوده حق جل جلاله اکابر
 و عمل گواه لاجل و لاقوة الا بالله ایضا و مشرق
 افق شمار عنایتی علیکم و علی من یدکرکم و بحکم و علی کل
 قبل ثابت مستقیم و بحمد الله العظیم
 بسمی المبین علی الاله

حمد و ثنا مالک اسما و فاطر شمار لائق و منزه است که
 امواج بحر ظهورش امام و جوه عالم ظاهر و هویدا است
 امرش حجاب قبول نفرمود و بکل اثباتش مجرأه نیافت
 منع جبار و ظلم فرغند او را از اراده باز نداشت
 جل سلطانه و عظم اقتداره سبحان الله ما اینکه آیات
 عالم را احاطه نموده و حجت در بران مشابه نور از هر طرفی

ظاهر و مشرق عباد جاہل فاعل بل معرض مشاہدہ میگرد
 ایگاش باعرض کفایت می نمودند بل در کل چین در قطع
 سدر و مبارکہ مشورت نموده و میسنانید از اول امر نظام
 نفس نظام و اقصاف بر اطفال نور الهی جسد نمودند و لکن
 منعظم و اظهر النور سلطانہ و حفظہ بقدرتہ الی ان اشرف ال
 و السام بضیائہ و اشراقہ لہ الحمد فی کل الاحوال سبحانک یا
 الہ العالم و مقصود الامم و الظاهر بالاسم الاعظم الذی
 اظہرت لنا فی حکمتہ و اسیان من اصداف عمان ملک و
 زینت سموات الادیان بانوار ظہور شمس طلعتک سنگ
 بالکلمۃ الہی بہانت جنتک من جنتک و برمانک من عباد
 ان توید حزبک علی ما یستغنی بہ وجه الامر فی ملکک و
 ریات قدرتمک من عبادک و اعلام ہدایتک فی و بارک
 ای رب تر اہم تمسکین بحیل فضلک و مستبشیر باذیال رد
 کرک قدر لحم باقیر جسم الیک و نبعیم عن دونک
 اسئلک یا مالک الوجود و الہیمن علی الغیب و الشہود

بجهل من قام علی خدمتہ امرک بجز او آجا بار او تک و
 شفقلا بنارسد تک و مشرقا من افق سما شمشک انک
 انت المقدر الذی لا یعجزک اقدار العالم ولا قوۃ الامم
 لا اله الا انت الفرد الواحد المہمن القیوم یا ایہا الشارب
 بیانی من کانس عرفانی امروز از حنیف سدرہ منتی کہ در فرد
 اعلی از بد قدرت مالک اسما عرس شده انکلمات عالیا
 صفا گشت طراز اول و بجلی اول کہ از افق سما
 ام کتاب اشراق نموده در معرفت انسان است بنفس خود
 و بانچه سبب علو و نود و ذلت و عزت و ثروت و فقر
 بعد از تحقق وجود و بلوغ ثروت لازم و این ثروت که
 از صنعت و اقراف حاصل شود نر و ابل خود مدوح و
 مقبول است مخصوص عبادیکہ بر تربیت عالم و تہذیب
 نفوس امم قیام نموده اند ایانند سابقان کو ثروانان
 و ما در بان سبیل حقیقی نفوس عالم البصرا مستقیم را
 نمایند و بانچه علت ارتقاع و ارتقاء وجود است آگاه سا

راه راست را بی است که انسان را بشرق بینمائی و ^{مطلع}
 دانائی گشاید و با آنچه سبب عزت و شرف و بزرگیت
 رساند رجائیکه از عنایت حکیم و انار به البصار رافع شود
 و بر مینایش بفراید تا یابند آنچه را که از برای آن
 بوجود آمده اند امروز آنچه از کوری بکاهد و بر مینائی
 بفراید آن سزاوار التفات است این بینمائی غیر
 و ماوی و انانیت نزد صاحبان حکمت دانائی خود
 از بینمائی بضر است اهل بهای باید در جمیع احوال
 با آنچه سزاوار است عمل نمایند و آگاه سازند طرأ
 دوم معاشرت با ادیان است بروح و ریجان و
 اظهار مائتی به کلم الطور و انصاف در امور اصحاب صفا
 و وفای باید با جمیع اهل عالم بروح و ریجان معاشرت
 نمایند چه که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده است
 و اتحاد و اتفاق سبب نظام عالم و حیات اعم است
 طوبی از برای نفوسیکه محل شفقت و ارفق نمیشکند و آن

ضعیفند و بعضا فاریخ و آزاد و نهمط لوم اهل عالم او صحت
 مینمایند و باری و نیکوکاری این دو دوسرا جدا
 از برای ظلمت عالم و دو معلنه از برای دانائی اعم طوبی
 لمن فاز و دین للعاقلین طراز نوم فی الخلق انه احسن طریق
 للخلق من لدی الحق زین الله به بیساکل اولیانه لعمری نوره
 یفوق نور الشمس و اشراقها بر نفسی این فائز شد او از
 هر اسیر خلق محسوبات عزت و رفعت عالم با این منوط
 و معلق خلق نیک سبب هدایت خلق است بصراط مستقیم
 و بنا عظیم نیکوست حال نفسیکه بصفات و اخلاق طراز علی
 مزین است و جمیع احوال بعدل و انصاف ناظر باشید
 در کلمات کهنه این کلمه علیا از قلم ابی نازل یا این
 الروح احب الاشیا غدی لانصاف لا ترغب منه
 اذ یکن الی راغب و لا تغفل منه لکنون لی امینا و انت
 توفی بذک ان تسأله الاشیا بعینک لا یعین العباد
 و تعرفها بعرقک لا بمعرقه احد فی اسلا و فکر فی ذک

كيف ينبغي ان تكون ذلك من عطيتي عليك و غمايتي
 لك فاجعله امام عينيك اصحاب انصاف و عدل بر
 مقام اعلى و رتبة عليا قائمذ انوار بزر و تقوى از آن نفوس
 مشرق و لائح اميد انكه عباد و بلاد از انوار اين دو نور
 محروم نمانند طراز چهارم في الامانة انها باب الامانة
 لمن في الامكان و آية العشرة من ليدى الرحمن من فاز
 بها فاز بكنوز البرودة و الغنى امانت باب اعظم است از
 براي راحت و اطمینان خلق قوام همسرمی از امور
 با و منوط بوده و هست عوالم عزت و رفعت و ثروت
 نوران روشن و غیر خدی قبل این ذکر حلی ابراهیم علی
 نازل امانت ذکر لک الامانة و مقادیر خداوند ربك و رب
 العرش العظيم انما قصدنا بوما من الايام حسنة يرتنا اخضر
 فلأورد و نار انما اخبار اجارية و اشجار اقلقة و كانت لها
 نعب في خلال الاشجار توجهنا الى يمين رانيا لا تحرك
 على ذكره و ذکر ما شاهدت عين مولی الوری فی ذاک

اعظام الالطف الاشراف المبارک الاعلی ثم اقبلنا الی
 شاورنا طلعت من خلعات لفرود کس الاعلی فانه علی عمود
 من النور وناوت با علی الذآر با طار الارض و التمس
 ونظر و اجالی و نوری و ظهوری و اشراقی فانه الحق
 انا الامانة و ظهورنا و حسننا و جسد من تنک بها و عرف
 شاننا و معامها و تشبث بذلها انا الرتبة الکسبدری
 البهار و طراز القر من فی ملکوت الانسار و انا استب الام
 لشرة العالم و افق الاطمینان لابل الامکان کذا کذا
 کس ما یقرب البعاد الی مالک الایجاد یا اهل البهار
 احسن طراز لهما کلام و ابھی اکلیل لرؤسکم خذوا امر من
 امر خیر طراز کلام و حفظ و صیانت مقامات عباد الله
 باید در امور اغراض بکنند بجز و صدق کلام کنند اهل بهار
 جسد احدی را انکار نبایند و ارباب سزا محترم و
 و بیایه ضرب قبل ساز ابد کونی نبی لایند امروز آفتاب
 صنعت از افق آسمان غروب نمودار و نهر سبزه از بحر

جاری باید با انصاف تکلم نمود و قدر نعمت را دانست
 لعن الله کلمه انصاف بشانه آفتاب روشن و غیر است ^{حق}
 میطلبیم کل را با نوارش منور فرماید آنه علی کل شیء قدیر
 و بالا جا به حدیر این ایام ریشی و صدق تحت مخالب
 کذب مبتلا و عدل بساط ظلم معذب و خان فنا و جبار
 اخذ نموده بشانیکه لایری من ایجهات الا اقبوف ولا
 سمع من الارجار الا صلیل الیوف از حق میطلبیم مظاہر قدر
 خود را تائید فرماید بر آنچه سبب اصلاح عالم و راحت هم است
 طرازشم و انانی از نعمتهای بزرگ الهی است تحصیل
 ان بر کل لازم این صنایع مشهوره و اسباب موجوده آن
 نتایج علم و حکمت اوست که از قلم اعلی و ذر و الواح نازل شده
 قلم اعلی آن قلمی است که لسانی حکمت و بیان و صنایع امکا
 از خستدانه او ظاهر و هویدا امروز اسرار ارض ایام
 ابصار موجود و مشهود و ادراک اخبار طیار روزنامه قلمی
 مرآت جان است اعمال و افعال احزاب مختلفه را اینست

هم مینماید و هم نمیتواند مرآتی است که صاحب سمع و بصر
 و لسان است خوریت عجیب و امری است بزرگ و گن
 نگارند و در اسرار آنکه از غرض نفس و هوای مقدس با
 و بطراز عدل و انصاف نرین و در امور بقدر مقدور نفس
 نماید تا حقیقت آن آگاه شود و بکار و در امر بنیضام
 آنچه ذکر نموده اند اکثری از راستی محروم بوده کفایتیک
 و صدق و بلندی مقام و شأن مانند آفتاب است که از
 افق سماء و انش اشراق نموده امواج این بحر امام و وجود
 پیدا و آثار قلم حکمت و بیان بود او صحیفه جنبار نو
 اند این عبد از ارض ظافر انموده بحسب حق عرب زفته
 الله اینمظلوم و آئی خود پنهان نموده لازل امام و وجود
 قائم و موجود اما فاسد را و لم نهرب بل یهرب منا عباده
 جاهلون خربا من الوطن و معارف سان من جانب الدوله
 بعلیته الایرانیه و دوله الروس آن در و نا الحراق باقره
 و الاقتدار الله اکبر امر اینمظلوم بشان آسمان مرتفع و مانند

آفتاب مشرق و لاج مستر در این مقام بر ای نه و خوف
 و صحت از تمامی نه اسرار قیامت و شروط ساعت گل
 مشهود و لکن عباد و غافل و محبوب و اذالجار سحرت و اذا
 اصطفی نشت ناله ایکن ان اصبیح تنقن و النور اشرف
 و لیل عمس طوبی العارفين طوبی العارفين سبحان
 قلم متحیر که چه تحریر نماید لسان متفکر که چه ذکر کند بعد از
 از محتسای فوق العاده و حبس و اسر و عذاب خدین
 مشاهده میشود آنچه خسرق شده اعظم از ان حایل گشته
 و البصار را ضعیف نموده و نور او را کراسته کرده و منقرض
 حدیثه از قدیم بدست کسبه ملاحظه میکرد ای اهل بیان
 اتقوا الرحمن در ضرب قیل تفکر نماید عمل چه بود و هر چه
 اندک گفته اند کذب و آنچه عمل نموده اند باطل الان
 حفظ الله بساطانه لعمري المقصود اگر نفسی تفکر نماید منقطعاً
 عن العالم قصد تیر اعظم کند و خود را از عنبار غلغون و دخان
 او نام متعس و مظهر سازد آیات کرامت کرامی حزب قیل

چه بود که بود الی جن معرضند و هوای خود مقبل منظر
 لوجه الله یکوید من شایق قبل و من شایق فی عرض
 کان غنیا عما کان و ما یكون ای اهل بیان مانع و صاحب
 نفوس بودند بنابر مادی دولت آبادی با عمامه و عصا
 ناسی سحاره را با و اما آتی بستلانمودند که الی جن مقبل
 نفس موهوم از مقام موهومی ظاهر شود فاعترفا و ایا
 اولی الالباب یا مادی بشنوند ای ناصح این را
 از شمال همین توجه نما و از ظن همین سبب تضاد
 شو نور مشرق امر ظاهر آیات محیط اول و چک
 شطرنج الهمین القیوم از ریاست لوجه الله بگذرد و ناسی را
 و اگذار از اصل خنصری و اگا و نستی یا مادی درین
 الهی صاحب کوجه باش نزد شرکین مشرکی و نزد موحدان
 موحدان در نفوسیکه در آن ارض جان و مال را اتفاق
 نمودند نظر نما شاید نیکویی و مستبته شوی آن الذی یحفظ
 جسده و روحه و اعنقه و خیرام الذی انفق کلماتی برین

انصف ولا تكن من الظالمين بعدل تنك نأ ومانصاف
 تشبث شاید دین را دائم نمانی و از برای دنیا چشم
 از حق پوشی ظلم تو و امثال تو بقامی رسیده که قلم علی
 باین اذکار مشغول خف عن الله ان البشرف ان الله
 یطلق فی کل شان انتی انما الله لا اله الا انما الیه من الصیوم
 یا اهل بیان شمار از طلاقت او لیا منع نموده اند سبب
 منع چه و علت چه انصفوا بانه و لا تكونوا من العاطلین نزد
 اهل بصیرت و نظر که سبب منع واضح و علت مشهور است
 بطایع احسد علی اسرار و اعماله با اادی تو با ما نبودی
 و آگاه نیستی بجان عمل شما از همه گذشته حال در آنجا
 خود بر جرم کن و در آنچه ظاهر شده تفکر نما حرم کن
 بر خود و بر عباد بیایه ضرب قبل سبب فضیلت شو سبیل
 واضح دلیل لایح ظلم را بعدل و عتاف را با انصاف
 بدل نما امید هست نجات وحی ترا نموید فرما بدو
 نوادت با صفا کلمه مبارکه قل الله ثم در رسم فی خود محرم

فائز شود رفتی و دیدی حال بانصاف تکلم تا بر خود و نام
 شسته نما هم جایی و هم خسبری بشوند ای مظلوم را و
 قصد بحر علم الهی نما شاید بطراز آگاهی نرین شوی و از
 ماسوی الله بگذری ندای ناصح مشفق را که من غیرمستور
 حجاب امام و جوه ملوک و ملوک مرتفع است اصحاب
 و احزاب عالم طرأرا با مالک قدم دعوت نمانند
 کلمه که از افق این بنیاده فضل مشرق و لایح است یا اودی
 مظلوم منقطعاً عن العالم در اطفال ناراضغینند و بغضها که در قلوب
 احزاب شتعلت سعی و جهد بیع مبذول داشته باشد
 صاحب عدل انصافی حق جل جلاله را شکر نماید و بر حد
 این امر عظیم قیام کند که شاید بجای نار نور ظاهر شود و تمام
 بغضا محبت لعل الله نیست مقصود این مظلوم و در اظهار این
 امر عظیم و اثبات آن محل بلا با و با سار و خرا نمودیم تو خود
 گواهی بر آنچه ذکر شد اگر بانصاف تکلم کنی ان الله یفعل
 الحق و یددی تسبیل و هو المقصد العزیز کسبیل البهارین

علی اهل البیت الذین بائسهم ظلم الظالمین بسطوا المحدثین عن رب العالمین
 صحیفه الله الیهمین القیوم
 بسمی المشرق من افق البیت

این امام الف فائده که از قیام عالم قیام نموده نوحه نماید و با کسین
 از او چشم میگرداند و حالت با از او که خارج از اقطع علی سر از الله انفسه
 اوست عالم و دانا و قادر و توانا معادل بسین کتب قبل و بعد از
 قلم اعلی امام وجود نازل مع ذلک بر یک را با فاعلی نسبت داده
 نصیب که لعل الله از او را که آیات الهی عاخره و قاصرت با نسبت داده
 و میبندد مبالغه در ارض ستر امام وجود کل ظاهر از انکار نموده
 جمعی از همسر قبل از داخل و خارج در آن یوم حاضر
 بشایه آفتاب مشرق و لایح مع ذلک بجهات او امام
 ستر نموده اند یا حیدر علیک بهائی و عنایتی یکی مع
 انور در سفر همراه بود و بعضی نوشته و حضور خود را انکار
 کرده و متوجهین قبول نموده اند بر قدم شایه شنیعی
 نموده و سینه کاین در هم فی ضلالتهم و او امام سبحان

از قبل گفته اند نسبت رسول الله روح ماسویه فسد و در
 عثمان نبوده یکی از اجنه بنیت او ظاهر و با عثمان بوده که
 نفسی سوال نماید آن در تو بسیار که چه شده و کجا رفتی
 الهی کفر علای قیل و بعد آن حزب چه در قنور خاک و چه
 بقور نفس و هوی کل غمظنه که موعود از مقام مصای موبوت
 ظاهر شود نسبت شان آن عباد خاقل بسیار حیف است
 انسان معبود و یا مقصود امثال انقوم و قشود نامه ای
 شام هر یک کام رسید بعضی جواب تفصیل از سائس بیان مقصود
 عالمیان نازل و برخی در عهد تا خیر اند الامر بسید
 یا فیصل یا ایما چه میتوان گفت در هر حال تسلیم و رضا مجز
 بوده و هست ذکر نفوس موقته در قصر انموده اند بزرگ
 مذکر فائز و یا آثار قلم اعلی مفتخر این ذکر را او کار عالم معاد
 نمساید انا تکبر من بذ المقام علی و جو جسم و تذکر جسم
 یا آتی و نیز جسم بیایستی و نوصیه هم با استقامت الکبری
 و بالامانه الی جلها الله شمس الاعمال یا حیدر علیک یا

مالک القدر و یکی از الواح این کلمه علیا بلسان باری
 نازل ناصح این میفرماید یا اولیا را الله تشک نماید
 با آنچه سبب ارتقا کلمه و علت انتشار امر است امروز نصرت
 بخود و اعمال و خسلاقی مقرر گشته و از قلم اعلی در زبر و لوح
 ثبت شده بده من بسته الله فی هذا الظهور الا اعظم و لن یختر
 سخته بدلا و لا تحویلا بذا حکم جمله الله محفوظ است من کلمه محو
 مایستار و زنیایم از عیشت و عنده امم الکتاب طوبی از
 برای نفسیکه باین حکم محکم تشک نمود و بصر و سمع و لسان
 و قلب را از آنچه نمی شده محفوظ داشت قل یا قوم
 لعمر الله بصر از برای مشاهده آثار و لسان از برای ادکاء
 و سمع از برای اصغاء و قلب از برای اقبال خلق شده
 اعرفوا و لا تنکونوا من الغاسلین قد ایام الهی را بدین
 قسمتی مثل آن دیده نشده و از عدم بوجود نیامده و
 همچنین و لیسای ارض کاف را ذکر نمودند نشدیم
 کاذب و عبرتانی و نطقوا بشائی و اقبسوا الی ارضی نسل به

ان يدعهم بخود الغیب و اشهاد فی یوم یوم علی الاستغفار
 و تقریم الله فی الدنیا و الآخرة انه یوفی الغنم کریم کبریا
 قبل المظلوم علیهم و بشریم با انزل الحسم فی هذا الحین
 بسین جناب این علیه بهائی و غایتی در سر کرده و
 شمار نموده و طلب مدد و غایت و رحمت کرده اند
 ان جناب فایز با آنچه که عرف رضا از ان متصووع
 و محسین ذکر ضرب الله را در دولت آباد نموده اند که
 ذکر ایشان از قلم جاری اسامی مذکوره هر یک مذکورند
 مظلوم فایز نسل الله تعالی ان یوفیهم و یوفیهم علی
 ما یحب و یرضی و یجلبهم من الدین بانصهم شهبات النعام
 و اشارات الدین کفر و ایوم الدین یا حیدر معضین بیان
 تفکر نموده اند که در قسرون و اعصار قبل بجهت شک نمود
 اند و حسرت در یوم خواجه بود قد خسر الدین کذبوا با یام
 و اعرضوا عن الحق بما اشبهوا کل شرک بعد خاصه حیدر
 انقوم بی و فاما بعت ما دی دولت آبادی و با

صفتی که در ارضها موجود است نموده اند مع اینکه این
 دو غافل از اصل امر خبر و مجهولند ایگاش مثل خودی
 تشنگ میشوند و خلق بیچاره را بخورد میگذرانند بگویند
 ماوی اتق الله ولا تستر الامرون تشنگ باشن تشنگ
 تر کن سزیره رفتی و دیدی بر خود شسته نماز است
 نماید خرق کن حجاب غفلت را و بعضی یقین صنم و هم زمان
 قسم با قیاب حقیقت که از اعلیٰ افق عالم مشرق نموده
 لوجه الله یکویم تو آگاه نیستی در قبل تفکر تا که راوی بود
 قائم یکی از اناناش بوده چند نفر از اهل عالم با او گفت
 نموده جعفر الکریم نموند و ناجیه مقدسه و جابلقا و جا
 ترقب دادند و ناس بیچاره را از نجات وحی ربانی
 در ایام الهی محروم نمودند طوبی از برای نفوسیکه از جمیع
 جهات منقطع و باقی اعلیٰ وحده توجه نموده اند ایسانند
 منظر تقوی و مشارق امانت و صدق و وفا چیده
 قبل علی امرا مظلوم عظیم است چه که نه با امر او میسر بود

و نه با علما حق و امرش را شرف نمود در حق عظیم ظاهر با امر
 اظهار داشت آنچه را که مخالف نفس و هوای اهل ارض است
 الا من نبذ ما سوی الله و احسنه ما امر به من لدن حکیم
 ذکر جناب شرف علیه بهانی و غیایستی را نمودی در
 لوح او را ذکر می نمایم جناب افان الذی بطوف چلی
 نامه ایشان را بحضور فرستاد ان نامه که در جواب احمد
 نوشته بود مکرر از قبل و بعد با صدفا فائز طوبی له و حسب ما لم
 قد نطق بالحق لیسید بذک اهل مدین العدل و الانصاف
 و اهل بجزوت و الملکوت نسل العذرا ن یوفقه فی کل الاجاب
 و یرفع ابواب قلوب ائمه هو المقدر لهمین القیوم کبرنی
 علی وجه و علی ابنه الذی کسبی باین فی کتاب الله
 العالمین یا ایها الظالمین هو انی دوستان را فردا فردا
 از قبل مظلوم تحکم پیرسان و فضل و عنایت و رحمت حق
 بشارت ده ائمه هو الفضال الکریم و هو الخسوف الرحیم ابناء
 اشرق من افقها فضل علیک و علی الذین معوا الله

وابتسوا الى افق الاعلى بوجهه يضيء قلوب نوراً الا انتم
 من المخلصين في كتاب الله العزيز العظيم يا حيد قبل على
 مرة اخرى صبر فطم اعلى ريشنو انه يجذب القلوب ونور
 نور معزة الله رب العالمين كن بشرا باسي وناطقا بين عباد
 بذكرى الحكيم شهدائك فزت بعرفان الله وتبليغ امره
 وظهر منك ما انجذبت به فذة المقبلين قد حضر كتابك الله
 ارسلته الى اسم الجود وعرضه لعبده الكاظم لدي الوجه
 اجنباك بما ينادي بين السموات والارضين فانه قد اتى
 سلطان البيان ونزله ورسله انه هو الحكم الحاكم طوبى
 لعبده المنعمه المعرضون عن الاقبال الى الفرد الكسير وطوبى
 لعبده نبد العالم متمسكا بتوحيد الله رب العرش العظيم اما انزل
 بالايهيه احد اشكر ربك بنده الفضل المبين واما ما ذكر
 عباد الله في الظاهر والراء نسل الله ان يؤيدهم على ما يحب
 ويرضى ويحلهم من الذين انعمهم بقرات العلم عن التوجه
 الى الله العزيز العليم بنذوا ما عندهم واخذوا ما امر

فی کتاب الله المقتدر اهدیر یا اهل طار بشنویند ای مظلوم
 قسم با آفتاب حقیقت لوجه الله نطق سینماید و ارد شد بر او آنچه
 بر احدی واروند بلا یای ارض را فی سبیل الله لاجل کتاب
 عالم و تنزیب امام قبول نمود آنی خود استر نمود و با علی الله
 امر الله را من غیر استر و حجاب بر کل عرضه داشت بعضی قبول
 نمودند و برخی نظریه با امامات حزب قبل از صراط لغزیدند
 قبل مظلوم عباد را بگیر برسان بگو یا قوم اگر اهل بیانید
 بیکه علیاست که از لسان نطقه اولی روح ماسوزیدم
 جاری نازل شده میفرماید و قد کنت جمیلة فی ذکره و
 انه لا یتنار باشارتی و لا یبازو کرمی البیان و اگر اهل
 فرقانید میفرماید ان اخرج القوم من الظلمات الی النور
 و ذکریم با یام الله و اگر اهل بصیرت منظر کسب ثبات آفتاب
 و لایح و سدره بانثار لایحی امام و جوه ظاهر و مرتفع و بحسب
 با سواج بران مشهور بشنویند ای ناصح این را و بمشابه
 حزب قبل خود را از معرفه الله و توحید حقیقی محروم نمائید

سالها با حق گفتند و چون از افق عالم ظاهر و مشرق بر افق
 نورش که بسند و برضرش قیام نمودند و بالاخره بنا
 بقضا و سیف جانشینش کردند سبب و علت علما
 حرب قبل بوده و هستند چنانچه مشاهده نموده و بینمایند
 عمل نمودند آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننمود از بر و تقوی
 که شدند و نفس و جوی مشغول نیز عدل و انصاف ^{ظلم}
 ان نهوس خلف حجاب غلیظ مستلا از حق مطلقیم عالم را
 تجلیات انوار نیز عدل متورس نماید ذکر جناب خلا معلی
 علیه بهائی مذکور طوبی له و لاینبه ذکر بها با نزل من قلمی و
 بشرت جابر حتمی و غیبتی نسئل الله ان یؤید بعسلام علی خرق
 حجات او نام الانام و بحسب من الذین نصر و امر الله رب
 الکرسی الرقیع چندی قبل نامه او که با سسی مهدی علیه
 بیسانی نوشته بود و در ساعت اقدس حاضر و لحاظ
 غایت فائز الله الحمد عرف خضوع و خشوع و استیفات
 از همه کلمه از کلماتش متضوع اما ذکر نامه فی الواح شستی

و آیه ناه علی کفور و قرینا الی معام کان اهل المخلصین
 و المقربین از حق تمطلبیم اورا تا یسیر نماید باینکه در لیا
 و ایام بخدمت مشغول باشد نشد آله خلق لذاتک با حید
 قبل علی انا مضمینا ما ذکرته فی الضیافه آله بو افضیت من الکرم
 و تذکر الصاد علیه بهائی و عنایتی آله می فایز با کان مسطو
 فی صحف الله لکه الحمد در سخن اعظم مذکورند و بنیایت فایز
 نسل الله ان بر فعه باسمه و بحسب ذکر این عباد و آله
 المقدر القدر این ایام ناعمالی ایشان هم رسید انشا
 جواب ارسال میشود لیفرج و یكون من الشاکرین ان
 در جمع مقامات عالیه و جنات مرتفعه مذکور بوده و دست
 طوبی لهم و اول العاقین یا حیدر قبل علی امانت باید با
 راجع شود بذات حکم به اظلوم من قبل و فی هذا یحین اسمع و
 کن من العاقین ذکر اینها خلیل و ابنا زروشت علیهم
 بهار الله و حمایتیه را در ارض کاف نمودید که بهدایت نفسین
 محمد و حسین علیهما بهار الله و رحمتش فایز گشته اند و بشرط

اقبال کرده اند طوبی لهما و غیبهما قد فازا بما امر
 به فی الزبر و الالواح بشره سناثم الذین آمنوا بذكر المظالم
 و اقباله بحسب لبقوا و یکنوا من الذین طاروا باجنحة الاستیاء
 فی جوارحجه الله مالک یوم الدین یا حیدر قبل علی ^{بعضی}
 از آن نفوس صد اجد بود عرفان منورند و بار الله
 و برخی صاحب دو و چند آن ربک بعلم و ستر و هو انشا
 انفسور الرحیم اما ذکر من سستی با جا بابا و نسل الله ان
 یجعله من الذین اثر و اجب الله علی انفسهم و علوا ما امروا
 به فی الكتاب امر من لدن حلیم حکیم انشا الله مؤید شود
 بر آنچه سبب اعلاء کلمه الله است اگر مالک بود جمیع
 عالم او در راه دوست اتفاق می نمود باین کلمات منزلت
 معادله منیکرد له ان شکر الله ربه فی العشی و الا شکر
 و فی بسکورد الایلی او یاسی ما زکا زار قبل مظلوم
 تکبیر برسان اما ذکر نهم من قبل بذكر لا یعنی ولا
 یفد کبر علیهم من قبل و بشریم با یاتی و فضلی و رحمتی

نسل الله ان يحسم و يودهم على الاستغاثه الكبرى ثم
 على كل شي قد ير و تذكر من سمي بلاميزا و الذين آمنوا بالله
 اخروا بحسب طوبى لمن طهر نفسه بآثار الانقطاع و زين راسه
 بلبس التقوى و قام على تبليغ الامر بالحكمة و البيان
 لعمري انه من اهل العباد في قيوم الاسماء الذي ذكرنا
 في هذا الذكر العظيم و الامر المحكم المنين نسلمه تعالى لنا
 يكتب له اجر من قام امام الوجه الشفق ايامه في ذكر ربه و
 يكون من الفائزين يا شهدي حسن ذكرك من حسبي
 و فاربذكري و خدمتي و تقالي عليه بسماني و على الذين
 اخروا بانطق به حال القدام في هذا المنظر الهجير يا
 شهدي حسن اسمع نداء المظلوم انه ظمرا باسمه تقويم و نطق
 بين العباد بين امر به من لبي الله فاطر الارضين و السموات
 افرح بذكري اياك و قل لك الحمد يا مقصود العالم بما
 ذكرته اذ كنت في ارض البلاد اسلك ان تؤيدني
 على ذكرك و شانك و الاستغاثه على امرك الذي به

اخترت افدة الاشهر يا حيدر قبل علي اولى
 برارض را از قبل مظلوم تكبير و سلام برسان بغايت
 سرور دار و بنور اميرش منور انمع اولياءه انما كانوا
 يشهد بذلك لساني و قلبي و الذين طافوا عرش الله العظيم
 ان ربك هو الغفور الرحيم و البهار من له نامه اخرى
 عليك و علي من يجمع توكل في امر الله العزيز الحكيم
 هو المشرق من افق سما بيان

ان الكتاب ينطق في الافق الاعلى و يقول يا ملا الانشاء
 كما تفتح باب السماء و اني مالك ملكوت السما و ابيطان
 لا تضعه قوة العالم و لا تخوفه اسيا ف الاعم مقام وجوده الا
 و السلام و انزل لهم ما يحب بالملار الاعلى و اصحاب الجنة
 العليما طوبى لذي بصير ما نعت به حجبات الذين كفروا بانته
 رتب العالمين قد تضوع عرف البيان في الامكان
 و سرع المقربون الى مقام فيه استوى الرحمن على عرش
 العظيم يا ملا الارض كما انه ان المظلوم ما نطق عن الهوى قد اني

من ائق الاقدار سلطان مبین انه يدعوكم لوجه الله وما اراد
 شكركم حسنة اذ يشهد بذلك سكان الفردوس الاعلى ان كثر من
 النصفين اتقوا الله ما قوم ولا اتبعوا الذين اعرضوا عن البرهان
 اذ ارفع نذرا مظهر لظهور في طور العسرة فان اتصفوا في الامور
 لوجه الله ولا تكونوا من المعتدين انظروا ثم اذكروا اما ورد على
 انعام في تليالي والايام من الذين نبذوا الكتاب بهتة
 ورأى منهم من يمشي بالاولاد امام والتمائل انظروا اما انزل
 الرحمن في الفرقان ولا تكونوا من الغاشقين انه بشركم بانما
 اظهور وحسنة فكم صراطه مستقيما في هذا الذكر احكم بظهور
 ناحت مظهر الاولاد و سلطانه ارتعدت فرائض الظالمين
 اياكم ان تحكم حجات القوم في هذا اليوم الذي فيه تنادي
 الذرات الملكة لغزير الجليل يا حسن اجمع التدارك
 من مطلع الكبرياء انه يقربك الى افق منه اشرق ولاح نيرة
 بيان ربك لعلم الحكيم في يوم فيه ظهر ما اخبر به رسول الله
 من قبل وبشره المسيح كما من رسول الاول والخبر الحسن

الظهور الذي يجذب به من في الارض والسماء وظهر
 ما كان مكنونا في العلم وصور من قسمة القدم ولكن القوم كثر
 من المشركين نبذوا التوحيد وارتكبوا منكم ما عند
 من الظنون والادغام شهيد بذلك البحر الاعظم في هذا
 المقام الرفع باطن الارض عبرة ما اردت لكم الاشارة
 وما اردت الا تقربكم الى الله العزيز الحكيم لا تمنوا انفسكم
 عما ظهر بانفسكم فاعند القوم وحذوا ما امرتم من لدن
 الله رب العالمين يستقيم يا حزاب الله في الديار
 انما اردنا لكم نور انتمون به في ظلمات الارض ويكون
 معكم في عوالمكم الحميمين على كل صفة كبر وطول النفس فانه
 بكلمة الله وشهدت باسما الله قبل خلق الاشياء انهم يولون
 لا اله الا هو له العظمة والكبرياء وله العزة والاقترار لا
 حوادث الدنيا ولا تخوف نار الوعني قد حكم بانفسكم وبما
 ترفع به مقامات الانسان او استوى على العرش اما
 وجه المقربين يا اوليا الله في آئين والالف والها

ان الكلمة التي خرجت من فرائض عنانية ربكم الرحمن انما
 تكون كنيسة لكم عند فضائل امين انا نوصيكم والذين منوا
 بما ترفع به عما تكلم من الاخراب انه هو المشفق الامير
 ينبغي للانسان ان يعظم نفسه ما يكون ذكره باقيا بقاء الملك
 والملكوت يستضيء بالوجه في كل عالم من عوالم ربها
 المقدر القدير افروا بايات الله وذكره انه ذكركم
 في السجن الاعظم ما لا يساؤ له شيء من الاشياء يشهد
 بذلك كل صادق بصير يا اهل مجد اسمعوا نداء المظلوم
 انه يهدكم اني مقام ارتفع بانك من لدى الله رب الارباب
 قد نصب شجاء المجد على اعلى المقام طوبى لكم بما بنذتم الاوامر
 اخذين بما امرتم به من لدى الله مولى الامام انا ذكرنا ان
 قبلوا اني الوجه والامام اللاتي امن بالله عاق الاصباح
 اياكم ان تنفكم الاوامر عن الاتحاد واولئك من عاق
 خذوا ما امرتم به من لدى الله ثم ان الايات فيها لمن
 باياته ونطق ببيان وتوجه بوجهه واسبغ عليه الى مشرق

وارونا ان نذكر اولياء الله في انحاء والامام ليجدوا نجات
الوحى وتخذوا الاضيق سبيلا الى الله مالك يوم الحساب
وتذكر فيه من حبسنى واراد موله ليجذب الذكرا الى المقام
الاعلى ويستره بما قدر له من لدى الله مطهر لبيات
وتذكر اولياءى هناك بترسم باقده لهم وتذكرهم بآيات
لا تعسا وله الافكار انما لكم ان تمنعكم وساوس الملحدين
وشبهات الناعقين قوموا على الامر بماستقامه تضرب
بها اقدة كل مشرك مرتاب ونوصيكم بقوى الله وبما انزل
فى الالواح لا تحزنوا عما سمعتم من المشركين انفسهم يكفوا
ما ارتكب قوم قبهم سوف يرون جناب اعمالهم وعاد
من لدى الله المقتدر ليجتار البهائم لذناب عليكم وعلى
اما الله اللاتى سمعن وامن فى يوم القيام ان ينظركم
اراد ان يذكر اجابته فى ارض السلطان ليفرحوا بذكره
ويتذكروا اياته لطيبوا نفسه وتنضى وجوههم من
نور اشراق ولاح من افق ارادة الله مالك الاديان

انصروا ربكم نحوذكمته ولسان والاعمال والاسواق
 بده من سنة الله في هذا الظهور الاعظم شهيد بذلك
 الظهور الذي به رفعت سائر العرفان انكم يا اوليائي
 ان تعرضوا على احد وتكلموا على الله في كل الامور ان
 مع اجابته في كل الاحوال لا يغرب عن علمه من شهيد
 ويرى وهو المقدر البصار كونوا متمسكين بحبل الله العظيم
 حيث لا ينعم اصحاب الضلال يا قوم ان مالكم نصيب
 اراد ان يذكر اوليائه فضلا من عنده وهو العزيز الغفار
 يا اوليائي في نظام اتبعوا امر الله وسنته ثم انصروا
 تستضي بها الافاق يعني لكل نفس ان نصر الله مبارك
 بامر بن العباد قد حستم في الكتاب حكم اجدال شهيد
 بذلك ام الكتاب في اعلى المقام طوبى لفقير قلبه
 الى بحر الغنى وبعيل اراد الثغار ولقاعه قام على خدة
 امر الله بخصوع واناب لعمر الله قد ظهر ما كان مسطورا
 كتب الله مسطورا عن الابصار انصروا ربكم بالاعمال

و بما ترفع به مقام اکرم من الاغراب كذلك تحرك قلم
 العدل و نطق بما يقربكم الى مطلع البيان قد حضر اسماكم
 لدى المظلوم و انزل لكم من سائر العطايا ما عجزت عن ذكره
 الاقلام طوبى لكم و لامة امنتم بالله في هذا اليوم الذي
 اتى الحق بالحق و ابراهان يا اهل النار و اهل الجحيم ان المظلوم
 قبل اليكم في هذا اليوم من شطر الجن و يذكركم بايات الله
 ليبين القیوم فتذکرناکم فی الواح شتی بذكر
 تصوحت منه راحة الرحمن لو كنتم تعلمون قد ذكركم
 الالین مرة بعد مرة و ارادکم ما یؤیدکم علی عمل یكون بارقا
 فی الاعصار و القرون اشکر و ارکم الرحمن انه ابراهان
 لکم ما یبدنه المخلصون عرف الله اعزیز الودود ایاکم
 ان منکم شی من الاشیاء عن الله رب ما کان ما یحکم
 ان الفضل کان منکم و ذکرکم نسل الله ان یؤیده و یؤیدکم
 علی ما یحب و یرضی انتم هو الحق علام الغیوب علیان
 پاری ندای مظلوم را بشنوید جناب این علیه بها

و جناب فضل علیه غایتی اولیای ان ارض را ذکر نمود
 اند نفوس مطمئنه مستقیمه راضیه لازال لدی الله مذکور
 بوده و هستند لعن الله از مسلم اعلی ذکرشان در صحیفه حمرا
 مذکور این ذکر را محو اندکنند و تفسیر راه نیابد بر بصیر
 آگاه و هست خبری کوا و آنچه از علم اعلی جاری شده
 شب و مثل زده شده و ندارد و لکن بهترین اهل بیان تو
 حرب قبل با و امام تثبت بسته اند و متکلم نموده اند
 بعضی از دوستان الهی مقتضیات حکمت بالغه ذکرشان
 بر حسب ظاهر مذکورند و لکن در کتاب مذکور و بنجام
 عز مختموم بنی ما لهم و مرثیاً لهم انه یشهد و یری و هو
 بصیر جمع اجار افضل و غایت حق بشارت شد
 و همچنین انباء خلیل و در آتش کلمه را خدا الله هر یک مذکور
 از صغیر و کبیر و اناث و ذکر بر کل لازم است متکلم
 نماید با سبب تقدیر نفوس و اقبال عباد است علم
 نفع الهی در لیالی و ایام ذکر فرموده آنچه را که فرات

رحمت از او جاری و انوار فضل از او مشهود طوبی
 از برای نفسیکه بان تمسک جسته و ویل لکل غافل مرد
 البهار من لدنا علیکم و علی الذین شهده و با شهده انتم قبل خلق
 السموات و الارضین اگه تهنه او به مقصود العارفين و
 محبوبان فذة المخلصین یا حسن او او جدت عرف حق
 بیانی درایت امواج بحر حکمتی نقل الی الی لک اگه با
 بدینی و عرفتی و استغنی ندانک الذی به انجذبت افذة
 المخلصین من عبادک و الموحدین من خلقک و اخذ
 غنایاتک من کل الجهات با سببک یا سبب الاسباب
 الی ان دردت لتبعته لثور آرم المعانم الذی جعلته شرق
 ایاتک ابری و مطلع صفاتک العلیا و ارتقی ما کان اهل
 المقربین من قبل و من بعد و مطاف الکروبهین فی ذالک
 الذی فیه تا ذی الاوراق و الاشجار و الالوان و ما خلق
 فی الارض و السموات انتم قد ظم ما کان کمنونا فی ازل الازل
 قبل ان یخلقکم و لا تتبعوا کل شرک مراب ای رب

اسئلك بطنالي بحر عرفانك وتخليات انوار شمس فضلك
 ان تؤيدني على الاستقامة على امرك بحيث لا تمنعني افساح
 العالم ولا ضوضاء الامم اى رتب ترى الدليل قائما امام
 عرش عزتك وانغيرتيمسكاجبل غنائك اسئلك ان لا
 تخيبني على عهدك قدرى ولا وليائك ما يقربهم اليك في
 كل الاحوال انك انت اعنى المتعال

صحة الله ايمين لفت يوم
 هو المشرق من افق سماء البراءة

كتاب انزل الرحمن لمن في الامكان ليجذبهم اليه
 الى افق اشراق منه يستر الظهور في هذا اليوم المبارك العزيز
 البديع يا ذا الفرقان اسمع يا ذا الرحمن في طور العرفان
 انه يقربكم اليه ويهديكم الى صراطه المستقيم اياكم ان تمسوا
 انفسكم عن هذا الفضل الاعظم ضعوا ما عند القوم وحذوا
 ما اوتيتهم من لدى القدر رب العالمين انه طهر واطهر ما اراد
 فضلا من عنده وهو افضل الكريم يا طار الارض اسمعوا

الذر من شطرها عكاز من السدرة المرتفعة يا من لا اله الا الله
 الا بوجهه الواحد لمقتدر القدير قد جرى من لطفه
 الا على كثر البعاء قبله الوجود نوراً ثم اشهد بواضحه لا
 تكونوا من الغافلين اياكم ان تحبكم شبات انفسكم عن الله
 رب العالمين خذوا كأس الفلاح باسم فائق الاصباح
 ثم اشهد بواضحا امر من لدن امرتدم قائمه قد اتي
 اليوم ولقوم في سكر عجب بنذوا لهم بما اتبعوا اوجوا
 الا انتم من الاخيرين في كتاب الله مالك يوم الدين
 قد باج بحر ابيمان في قطب الامكان وتضوت نجات
 الوحي بين الاديان طوبى لمن وجد و قبل ويل المعزين
 يا قلمي ول وجهك الى شطر من سبي مجسد وذكره باياتي
 ونوره بانوار ملكوتي وبشيرة بعنبايتي التي سبقت من
 في السموات والارضين يا محمد قبل اليك على انثوية
 اخرى تحب نجات الوحي وتكون من الشاكرين انا
 ذكرناك من قبل بذكر فلاح به عرف البيان من الامكان

وغوت عباد البرهان على الاخصان انه لا اله الا هو
 اخبر قل يا اوليائي في فساد تائه الحق فتح
 باب السماء واتى ملك السماء بقوة لا تصعبها قوة العالم
 وبامر لا تخوفه ضوضاء الامم قام امام الوجود وخلق ما على التبدل
 يا اهل السماء قد اتى الغيوم بسطان لا يقوم معه من في الارض
 والارضين اياكم ان يحرككم واصف الاعراض عوصف الاغصان
 هذا امر تم به من قبل وفي هذا الحق طوبى لمن سمع واطاع
 ويل لكل فاعل مريب فيما لمن خرج من افق البيت
 ناطقا بهذا الاسم الاعظم وبشر بهذا النبا العظيم قل
 يا ضرب الله اياكم ان تكونوا كالذين يخشون الناس خشية
 الله وانا انا ان تمنعكم حججنا المتدين الذين نبذوا عهد الله
 وراحمتم تلكم الذين باعوا نفوسهم من عذرات الشياطين
 قل يا معشر البشر انصفوا بالله ولا تدخسوا الحق بما عندكم
 استرنا اما انزلناه ما بحق انه يؤيدكم وبقية تكلم الى الله
 العزيز العظيم انظر وانتم اذ كروا اذ اتى محمد رسول الله انكروا

يقوم وقالوا في حقه ما نوح به الروح في معانیه الاعلی وصالح
 به الروح الامین ثم نظرنا واما ورو من قبله علی رسل الله
 وسفراته بما كتبت ایدی الظالمین انا نذكرکم لوجه الله
 ونذكرکم باياته ونبشركم بما قدر للمقربين فی الفردوس الاعلی
 واجنته العلیا وانا المبرأ لعلیم انه اتی لنجاتکم وحل
 الشدائد لارتقا تکم برفاهة لسببان الی فزوة العرفان
 یشهد بذك من عنده کتاب بدیع الله واما نزل
 بالعدل والانصاف انه یرفعکم بالحق ویرکم ما منعم عنده
 یتقیکم حقیقه لمنیر كذلك لاج البحر وواج العرف
 طوی لمن وجد درانی وسخا کل عارف بعید
 البهار المشرق من افق سائر البیان علیک وعلی الذین
 آمنوا باقر من وعتره فوا بالناطق به لسان العظم قبل ذکر
 الکلمات لانه لا اله الا هو الفرد الواحد المقدر المختار
 ازلفت فصیحی بلخت نورا توجه نمودیم تا کل ادراک نماید
 آنچه را که از قلم اجلی جاری شده یا ایها الناظر الی التوحید

اول امر معرفه الله بود و هست و بعد استقامت بر
 این استقامت حاصل نشود مگر معرفت طوبی از برای
 فضیله از کوه بیابان رحمن آساید و با آنچه مقصود از امر است
 فائز گشت و معرفه الله در مقام اول و مرتبه اول
 بکلمه مبارکه که تفعل یا یسار و حکم یارید معسلق و منوط
 بر نفسی بعرفان این کلمه علیا فائز شد خود را برسد
 طینان استوی ساید و نماید و از هیچ امری و هیچ
 کلمه لغز و مضرب نشود و از برای او سزاوار است
 باین کلمه علیا نطق نماید یارب ربی الرحمن و ایمن علی الامکان
 شهد آنک است محمود فی فطاک و مطاع فی امرک
 طوبی از برای عباده یک باین کلمات عالیا تفتک
 حسته اند و از بحسب معانی که در آن ستور است آساید
 جناب سید تقی علیه بهائی نزد مطسوم حاضر من نامه
 انجناب ندایت را شنیدیم و ترا ذکر نمودیم با ذکر یکدیگر
 بدوام ملکوت الهی باقی و دائم است در جمیع احوال

عباد را وصیت نمودیم بامانت و دیانت فی الحقیقه
 جنودیکه ناصرین امر اعظمند اعمال طیبه و اخلاق بر صفت
 بوده و بیست طوبی از برای نفوسیکه باین جنود گن
 ظور با اسم حق جل جلاله بگشایند یا محمد علیک سلامی
 ایست بستانی نازل که احدی قادر بر احصای آن نه
 از حق بطلب عباد را نماید فرماید بر قرانت آنچه نازل شده
 و تفکر در آنچه ظاهر گشته آنچه از قبل ارسال شد از برای
 مظهر عدل و انصاف بسیار مفید است و فی تبدیل
 الحزب آیات تفریق و بیانات لغاریفین اما بدیناه
 حکمه من عینده ما انه فعل یا ایها وحکم ما یرید و هو المقصد
 الخیر اکتسبه فلا علی کبر و فقه الله علی العرفان اگر کتاب
 ایمان را مطالعه بنمایند الله باقی اعلی راه یابند مثل
 این بجز به آیات و تفسیر سلطان و یونیه و فضل الله علی
 کل شیئی خیر ذکر میرزا نصر الله و نفوس خری را نمود
 اند اما ذکر ناه و نذکره لیفرح و یکون من الشاکرین

يا نصر الله ان اباك اخذ كتاب الله بقوة من عنده
 وذكره الى ان انفق روحه في سبيله لعمر الله قد قدر له مقام
 عجزت عن ذكره اقسام المحررين نسئل الله ان يوفقك
 والذين آمنوا على الاستقامة على هذا الامر الذي به تزكيت
 اركان المعتدين يا عبد الله قد حضر بمك لدى المظلوم
 ذكرناك بذكر تضوع منه عرف غياية الله مالاك الايمان
 انما نوصيه بميك والذين آمنوا بالحكمة واللبان هذا لكم
 به الله في الرزق والالواح سبح باسم ربك ولا تقفنت
 الى الذين انكروا كلمتي العسليليا وصرير قلبي الا على الا ان
 من الاخيرين في كتاب الله رب الارباب احفظ ما نزل
 من سماء بيتي ثم اقره في الغشي والاشراق يا
 عبد احسن ان المظلوم يذكرك في ليلن الاعظم اذا حلت
 به الاصران من الاضطر تالله لا تمنعه حوادث العالم
 سطوة الامم خلق امام وجوه الامرار والصلوات بما امر به
 من لدى الله مالكا الرقاب ما خوفه اليوف وبعثته

الصنف قد ظهر وظهر ارا و امر امن له سي الله مجرى
 الانهار طوبى لعبد تنكب بكتابه و بعين رأت آثاره
 و لا اذن سمعت نذامى اذ ارتفع باكش فى هذا المقام الذى
 جعله الله من اعلى المقام اولياى ان ارض راز
 قبل مظلوم تكبير برسان و بايات و نبات الهى متذكروا
 حمدنا شايده ابواب قلوبنا مفتوح ذكر حق جل جلاله بكتابه
 و از او امانات قبل حفظ نمائى نفوسيكه از رحمت مخوف آيد
 اندازد كور و امانات لا زال تغار وجه مذكورند از حق
 سظلم كل را بر امر من مستقيم دار و انه هو المقدر على ايثار
 فى قبضته زمام من فى الارضين و السموات يا محمد عليك
 بهار الله لفسره و الا حد ذكر من قلبى من ستمى بحسين الذى
 قبل الى الافق الاعلى و فاز باللقاء و سمع نذار الرحمن
 اذ كان بين ايدى بكابدين قل بحسين اياك ان تنفك
 شهادت العالم كن قائما على الامر باستقامته لا تزلما لكونه
 الذين اعرضوا عن الله ربك رب العالمين

اذكر الايام التي كنت حاضر لدي المظلوم وشررت حين
 الوصل من يد عطاء ربك الكريم اخطف هذا المقام الا على
 وما ادرك به في انكسور ان ربك هو الناطق بالحق امام
 الوجوه مانعه شئ من الاشياء ولا اعراض المغلطين
 انك اذا وجدت عرف بياني من آياتي قل "الهي التي
 لك الحمد بما جرتني في اياك وشرقتي لجانك وايد
 على العظام لدي بابك اسنك بشارق اياك ونظا
 مياتك و بايادي امرك الذين قاموا على خدمتك و
 نطقوا بثناءك بين عبادك وبلغوا امرك وداروا ليل
 لذكرك وثناءك انك انت المقدر الذي مانعك شئ
 من الاشياء قد اظفرت ما اردته بقدرتك وقوتك
 انك انت القوي القدير لا اله الا انت الفرد الواسع
 اعلم بحسب ذلك انك نطقنا بفضلا من عنده ليجد ربه
 ويكون من الشاكرين يا محمد كسر من قبلي على وجهك
 اسر له ما ظهر من بحر علي المحيط البهار عليك وعليه و

الذين ما منعهم ضوضاء العباد واما اضعفتهم قوة الامراء
 وما خوفهم ضغائن العسلاء الذين نقضوا عهد الله وبياتة
 وعسوا الملاح بكل ذي بصرو ذى سمع و ذى علم
 امن بالله رب العالمين هو الحاكم بالحق يا محمد عليه
 بهاني نصيحة مباركة راقرانت نما تا از بحر ستوره
 كلمات الهى يا شامى و با بسنه معاني در هو آرد قدس
 صحافى طيران نماني و بعد از قرانت و اكابى بجناب
 محمد عليه بهاني در غشا و برسان تا ملاحظه نمايد و اطلاق
 يابد و ندائى مظلوم را باذن تو آواضا كند لعسر الله
 اين نذار و نجذبل جبر ابرو ح تبديل نمايد الا
 سيدة لفعل ايساء و حكيم ما يريد يا محمد انه محمود فى فعله و
 مطاع فى امره و هو

صحيحة الله ليهيمن القوم

هو الشاهد من افقة الاعلى

كتاب انركه المظلوم و ما اراد منه الا ليحذب به افقة

العباد الى الله في المآب ويهد عيسى الى الافق الاعلى
 ويهتد سبيل الرشاد طوبى لمن سارع الى مرضات الله
 ونطق بما نطق به نسان العظمة اذا استوى على العرش
 وسلطان قد خضعت الرقاب لرب الارباب ولكن انعم
 في نوم عجاب قد اظلم بنا ما كان كئونا في اعلم طوبى
 لمن شهد ورأى ويل لكل وافل كعاب انما ذكرناك وانزلنا
 لك لو حاشيت امام وجوه العالم انه لا اله الا هو الغفور
 الواحد المختار اشكر الله بهذا الفضل الاعظم انه ذكر
 بالانبياء عرفه في القرون والاعصار البهار من لدن
 مالك الاسباب على الدين فازد بالاستقامة الكبرى في هذا
 الامر الذي بذلت الاقدام ازلفت تارني بلغت تارني
 وجه نوويم ذاعي الملووم ريشنو بصرا بسيناني تازو
 نفس را الكاهي وحيات سره دي غنايت فرديد نام
 سار سبيد وور ساحت امع اقدس عرض شد بدت
 شيديم ونامرات راويم نمه امك با نواز شير محبت

منور و مزین مشاهد گشت از حق مظلیم از السن محبتین بیل
 بیان جاری فرماید تا کل از ان آب الطیف روحانی
 نیندگان فی ابدی فائز گردند آب بیان را نفوذ و نفوذ
 که گشرد اهل عالم از عرفانش عاجز مشاهده میشوند است
 ان ابی که میفرماید و من الماء کل شیء حی از حق مظلیم قلوب
 عباد را نور معرفت منور فرماید و ارکان را وقت نشسته
 نشانیکه شوکت معین و سطوت ظالمین او را ضعیف نماید
 بقوت و قدرت الهی کتاب را اخذ نماید و با و تنگ جوید
 حروفات کلمه و کلمات کتاب لازال لدی المظلوم مذکور
 بوده و هتند طوبی لکم یا ایها الخلیل و وراثت الهی قدرتی
 با لافاز به گشرد علماء عصری هتیا لکم باشد تم حقیق
 الحنایه من ابادی عطا در لکم المعطى الکریم البشر و ابا عظیم لکم
 الله فی حسد این و طهرکم عن العصیان و من بعد توکم
 بتقوی الله و حفظ ما او تيمم من عنده الله هو التواب لظهور
 از جسم یا ابن نصیر جناب عزیز الله علیه بهائی گزرد که

دوستان مزور نموده اما ذکرنا الدین فانهوا بانوار اعجاز
 بذکر طارست به الارواح شهید بدک من عنده اعم کتاب
 ارض سخن بر یوم طوفی ظاهره کرده ارسال الواح
 رود نظر ظلم ظالمین و انفسلاب این ارض بوده و دست
 و چشمتین که است عرابض که از اطراف میرسد اما زیدان
 اولیائی بنامک لیفر و البغایه الله رب العالمین به
 یا اسمعیل در حضر همک لدی المظلوم و اظفرنا لک من خیر
 ظلم الرحمن لئالی حکمه و البیان کتظفر و تکون من
 بزایم فی نصبت رایت البرمان علی اعلی المقسم امام و ظلم
 البس فان علی البقعة الثور آرفی شاطی عثمان علم الله
 العارین و تذکر من سستی بوسی لشهد بما شهد الله
 لا اله الا هو الفرد و البسیر اماک ان تنکک حادش
 عن الاسم الا عظم او تجکک شبهات العافین عن صرا
 استقیم طوفی لک بما اقلت الی المظلوم اذا عرض عنه
 کل ظالم بعد و کل ظالم مریب یا عزیز الله اذا شربت

الوحي من كاس عطائي واجذبك نذآني الاعلى الي
 ملكوت بياني قل العلي بل يقدر الضعيف ان يذكر طوبى
 قدرتك وبل يستطيع الكليل ان يصيف شارق بيانك ستمك
 بالقدرة التي تخضع عند ظهور الكائنات وملك الذي
 احاط على الكائنات وبجلاوة بيانك واقدر ارادتك ان
 تجلسني ثابا على امرك واستقيما على حكمك انك انت
 المقدر العزيز المنان يا رحمة الله شبت رحمة ربك
 من في السموات والارض واحاط فضله على من في ملكوتك
 وانحسرت على ما شاء وحكم ما يريد وهو المقدر العزيز
 اعلام قل لك الحمد يا الهى بما جئني الى صراطك واليت
 لي في جنك الاعظم ما قرنت به العيون اسمك يا سامع
 انعم وربي الامم باسمك الاعظم ان تعذلي ما تقرني
 اليك وتغضي في عوالمك انك انت المقدر القدير
 يا الياست انظر ثم اذكر اذ ارسلنا اهلنا بالآيات احر
 عنه لعباد الى ان يضرنا ه امرا من عندنا ان ربك هو
 اعلم

المسلمين قد غلبت عصاه اسما ف فرعون و طلاه ان
 ربكم هو القوي الغالب العظيم الحكيم يا حسيب قل يا طاه
 الارض قد اتى الوعد و ظهر المكنون تسلطان عظيم كضوا
 ما عندكم و خذوا ما اوتيتهم من لدى الله مالكم يوم الدين
 قد اتى الميعات و سلطان الآيات استوى على العرش
 و عا الكفل الى العزيز احمد قد فرقت باثر ظلي الاعلى هذا
 من فضل الله رب العرش العظيم يا رحيم انظر ثم اذكر اوصد
 بكليم المقصد الاقصى و الذروة العليا الى ان بلغ الواوي الا
 و سمع النداء من سدره الابهي انه لا اله الا انا انزل
 انا ارسلناه الى فرعون و طلاه و ورد عليه في سبيلي ما
 نوح به اهل ملكوتي و لكن القوم كشرهم من الغاهين
 طوبى لك يا فرنت بانوار اليوم و اقبلت الى الله العزيز
 العظيم يا ابن يعقوب سطع النور و اضاء الديكور و ابر
 بصيحه و تزكيت المائدة و القوم في خسران بسين نذو
 الله و رحمتهم بما اتبعوا كل شيطان رجيم اياك ان

شبهات الاصحیح عن مشرق آیات ربک الشفق الکریم
 سوف یاتیک ناعق و عوہ بنفسه متوکلین علی السدرت الکریم
 الرفع کذلک انزلنا الآیات و ارسلنا الیک
 ربک العظیم بحبیر یا ابن مهدی الحکمه و دستان اهل طراز
 شدند با آنچه که شبیه و مثل نداشته امروز عرفان نفسی
 باید بدرجه بلوغ فائز شود و خود را غنی و مستغنی از اهل عالم
 مسأله نماید کل الیوم باید باقی توحید ناظر باشند بعضی
 از اهل بیان اختلاف را دوست داشته و در قیام
 عقلی ظاهر شود تا عبادی چاره را بان دعوت نمایند بگو
 طورات منتفی شد بر نفسی قبل از اتمام الصلوة او عالمی
 بر که باشد و هر چه باور و باطل بوده دست چون
 مقصود عالم که ترا نمایند هر چه دور راه نمود او دست
 و توانا یا ابن دوست محمد معنی استقامت آنکه ناس گناه
 شوند و یقین یسین بدانند که بعد از ظهور اعظم بطوری محتاج
 نبوده نیستند نقطه اولی یعنی شبیر جمال کبریا ناس را

بشارت داد تا قلوب را پاک سازند و جیبا نمایند و قبل از
 اتمام امر عکسای ایران بر قلش قوی دادند و سپس دست
 نمودند و بعد شتر اعظم کشف حجاب نمود و عالم امر و خلق
 بظهورش کامل و محکم آنچه مقصود بود ظاهر شد اگر موهومی
 یافت شود و او فانی گشاید آنکه آب مقرر بر نفسی استحقاق
 فائز او از اهل استقامت کبری از قلم مذکور و مسطور
 کوه ای اولیای الهی بعضی از نفوس است غصه شده
 میشوند بجز استماع حرفی از موهومی از صراط می لغزند
 ناخچین از بخت و در غیبه ای کذب از دست دیگر ظاهر شده
 میشوند طوبی لغزی اضمحهم و مستقیم اطروهم و لما صح نصصهم
 چه که سب فساد عالم و خسران امر اند نسل الله ان حفظکم
 و اولیاء من شریکم و کریم الله هو المقدر القدير از حق میطلبیم
 ترا باید نسرد باید بزرگ و شاد خدمت امرش او شایع
 و او شایع مجیب یا خدا و او یا این نصیر نفوس مذکوره
 بر یک بزرگ مظلوم فائز و بانوار شریب بیان مزین و متوا

از حق تعالی بزرگوار و در عالم روح نجی در حق مقرر فرمایند
 و در عالم علم کتابی و در مدینه عشاق جوهر حقی و در عظیم
 عرفان و ستر اعیان آنه علی کل شیء قدیر لا اله الا هو
 الواحد العزیز الحمید (الهی الی هو لا عبادک و خلقتک
 فی قبضه قدرتک محاطون بشیئتک و ارادتک ان تعظم
 انکسائت مالک از ته العفران و ان تعذبهم انک انت
 المتعاز فی کل الاحوال استیک یا مولی العالم بالتون
 و العظم و اسرار اسمک الاعظم ان تجذب افئدة عبادک
 من نجات بیاکت الی الذررة العلیا و مشرق بیاکت یا مولی
 الوری و مالک
 الاحسنة و الاوی

صحیفه الله الیمن ایمن
 هو التاسع من افصح الای

شهد الله انه لا اله الا هو و الذی انی انه هو التمسکون
 و الذمیر الحسنون و کتاب الاعظم للامم و سائر الکرم العالم
 و هو الایة کبری بین الوری و مطلع اصغرات العلیا فی اسرار

الانشاء به ظهر ما كان مخسرونا في ازل الازال وستورا
 عن اولى الابصار انه هو الذي شررت بظهوره كتب الله
 قبل ومن بعد من اقربه وامااته وبناته انه امر نطق
 به لسان العنقة قبل خلق الارض والسماء وقبل ان يخلق
 الاسماء به ما حج بحسب العلم بين الانام وجري فرات
 من لدى الله ذلك الايام طوي لعصير شهيد وراي وسمع
 سمع نداءه الا على وليه اخذ الكتاب بقوة رجب اسلطا
 الاشارة والاولى لسريع سريع الى افقة الاعلى والاولى
 باضعفة خطوة الامراء ووضوفا العلبا وويل لمن انكر
 الله وعظاته ورحمته وسلطانه انه ممن انكر حجة الله وبراه
 في ازل الازال ونسبها لمن نبذ اليوم ما عند القوم واخذ
 بالامر به من لدى الله ما كتب الاسماء ونفاطر الاشياء
 الذي اتى من سائر القدم بالاسم الا عظم وبسلطان لا تقوا
 مع جنود الارض يشهد بذلك اتم الكتاب في اعلى المقام
 يا على قبل كبره انما سمعنا ذلك مرة بعد مرة اجنباك

بالاعتقاد له اذكار العالم ويحسد منه المخلصون عرف
 بيان الرحمن والعشاق نجات الوصال والعطشان خير
 كوشراحيوان طوبى لمن فاز به ووجد ما تصوع في هذا
 ايمن من براعة الله المهيمن العزيز الوهاب شهد انك
 قبليت وقطعت السبيل الى ان وردت وحضرت سمعت
 نه آراء المظلوم الذي سخن باكتسبت ايدي الذين كفروا بايات
 الله وبراهنه وانكروا اذ الفضل الذي به انارت الافاق
 طوبى لوجهك بما توجه ولا ذنك بما سمعت وللسانك بما
 نطق بشار الله رب الارباب نسئل الله ان يحكيك علما
 لشهرة امره ويقربك اليه في كل الاحوال ونذكر اوليائنا
 واجتانه هناك وقبضهم بما نزل لهم من ملكوت بيانا
 رحمة ما اكتسب يوم الحساب نذكرهم من قلبي ونورهم بانوار
 نيرانه اني ان بكسب هو انزير اتصال بايتها الشاطن
 عثمانى اسمع ما قاله الظالمون في ايامي منهم من قال انه
 ادعى الربوبية ومنهم من قال انه اقرى على الله ومنهم